

تحلیلی از:

سیاست‌های امپریالیسم

و

قدرت حاکمه

(دربارهٔ استغال لانهٔ حاسوسی آمریکا)

تقدیم به :

آن دسته از رزمندگان حسنگی ناپذیر خلق کرد
که در پیکانهای مبارزات ضد امپریالیسمی و
ضد ارتجاعی در راه تحقق خواسته‌های بحق
خلغهای ایران شهید شده‌اند -

فهرست

۱	مقدمه
۵	سیاستهای امپریالیسم و قدرت حاکمه
۷	الف - ایران بعد از قیام
۱۳	ب - آمریکا بعد از قیام بهمن ماه در ایران
	ج - آغاز تغییر سیاست آمریکا در برخورد به ایران
۱۷	و عکس العمل هیات حاکمه ایران در مقابل آن
۳۰	نتیجه گیری
۳۹	ضمیمه
۵۰	یادداشت ها

مقدمه

سفارت آمریکا به اشغال دانشجویان بیرو "خط‌امام" درآمد و پس از آن موج مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها اوج تازه‌ای یافت. به روشنی در روزهای اول بعد از اشغال سفارت گنجی و ناروش بودن نیروهای چپ قابل‌رویت بود. اما چرا عملاً "چنین اتفاقی رخ داد؟ به چه دلیل نیروهای مدعی مارکسیست-لنینیست قادر نگردیدند سره را از ناسره تشخیص دهند و به شکل کسور و پراکمانیستی تنها با ذکر "ما از هر مبارزه ضد امپریالیستی دفاع" می‌کنیم وارد حرکت گشتند؟ ما در مقدمه تحلیلی از ماهیت دولت مطرح ساختیم که:

"اساساً" باید کلمه "نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر به این اصل که "ساله" اساسی هر انقلابی موضوع قدرت‌حاکمه در کشور است، بدون توضیح این مسأله نمیتوان از هیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب، و به طریق اولی از رهبری بر آن صحبت کرد، اعتقاد داشته باشند، ولی اعتقاد صوری به یک اصل مارکسیستی با فهم آن لزوماً یکی نیست. توضیح ماهیت طبقاتی دولت در واقع از آنرو لازم و ضروری است، چراکه هر نوع برنامه - تاکتیک - نیروهای م - ل از این چنین تحلیلی نشأت می‌گیرد."

حال نکات مطروحه ما در آنجا در برخورد نیروهای مختلف به مسائل امروز و بخصوص اشغال سفارت خود را نمایان می‌سازد. اکثر نیروهایی که قادر نگردیدند که از این حرکت تحلیل نموده و با دیدی روشن در مبارزه ضد-امپریالیستی شرکت کنند، پس از چند روزی وقفه و مبہوت بودن بالاخره بسا ترس و لرز اعلام موضع نموده و راه خویش را روشن تر نمودند. تنها در اینجا

به دو شیوه برخورد که از جانب سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان پیکار مطرح شده بسته می‌کنیم. زیرا معتقدیم بنده تحلیلها در چارچوب این دو جای می‌گیرند. نکته ای اساسی که در هر دو تحلیل محلی از اعراب ندارد درباره امپریالیسم و نقش و موقعیت آن است. به طور نمونه سازمان پیکار در تحلیل خود مطرح می‌سازد:

"کلمه اصلی درک حرکات، سیاست‌ها و تحولات جدیدی که در صحنه سیاسی ایران رخ داده است را باید در موقعیت جنبش توده ای، بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه و موقعیت رژیم حاکم جستجو نمود. (بیانیه، ص ۳)

و در همین رابطه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران مطرح می‌سازد:

"اما برای اینکه درک درستی از علل و انگیزه های این امر داشته باشیم ضرورتاً باید هم وضعیت حاکمیت را در برابر جنبش توده ای و هم وضعیت درونی جناح بتسدهای هیات حاکمه را بررسی نمائیم." (ضمیمه کار ۳۵ ص ۱)

اساس تحلیل هر دو جریان با اینکه بخشهایی از حقیقت را در خود دارد منتها کلمه اصلی را فراموش کرده است و آن موقعیت امپریالیسم و مسائل مربوط به آن میباشد. از آنجا که بطور مفصل درباره این موضوع در اصل مقاله برخورد کرده ایم، در اینجا اشاره ای نمی‌کنیم و تنها به ذکر این مطلب بسنده می‌کنیم که حرکت این دسته از رفقا از آنجا که هنوز هم قادر نگردیده اند از ماهیت حاکمیت تحلیل جامعی بعمل آورند عملاً "در حرکات خود دچار زیگزاگهای فراوان خواهند شد و این واقعه آخرین آن نخواهد بود.

از ابتدا به بعد دو تحلیل خطوط خود را از یکدیگر جدا می‌سازند. تحلیل سازمان پیکار تنها خود را در چارچوب کلی گویی‌ها پنهان می‌کند و بالاخره روشن نمی‌سازد کفایتا انتقال سفارت حرکتی ضد امپریالیستی است و آیا جناحی از دین هیات حاکمه ضد امپریالیست است یا خیر؟ در بیانیه منتشره از جانب این سازمان آمده است که:

"تغییر و تحولات درونی هیات حاکمه و حرکت اخیر شورای انقلاب" و "جنبشی در هماهنگی با بخش ناچیزی از خواسته

— های ضد امپریالیستی خلق ما ، در متن چندین شرایطی

معنای واقعی خود را باز می‌یابد و در حقیقت پاسخ این

بخشی از هیات حاکمه . . .

ما سؤال می‌کنیم که بالاخره بخشی از هیات حاکمه که با بعضی از خواسته

های ضد امپریالیستی مردم هماهنگ گشته است چه ماهیتی دارد؟ ثانیاً - انتقال

سفارت یک حرکت ضد امپریالیستی است یا نه؟ به هیچ یک از این سؤال ها

پاسخ روشن نمیدهند و تنها با کلی گویی که بخشی از واقعیت را با خود دارد

بسنده می‌کنند .

و اما تحلیل سازمان چریکهای فدائی خلق که بروشنی بیانگر ناروئین

بودن خط فکری سازمان می‌باشد . بنظر ما سازمان از بعد از قیام به ننگل

سیستانیک شیوه حرکت پراگماتیستی را در تحلیل از وقایع برگزیده است . رفقا

از آنجا که از یک اساس فکری منجم محرومند عملاً " هر آنچه را که با چشمان

خود به عینیت مشاهده می‌کنند بعنوان تحلیل ابراز میدارند . زمانیکه بازرگان

از حرکت نیروهای چپ نوعی دفاع " لیبرالی " می‌کند سازمان موضع " دولت

بازرگان نهادهای ضد امپریالیستی " دارد را اعلام میدارد . سپس بعد از معکوس

شدن موضع دولت بازرگان بمکاره دولت بازرگان ضد خلفی و ضد کارگری

می‌گردد . و امروز هم قدرت حاکمه دوباره نهادهای ضد امپریالیستی خود را

باز یافته است . تنها ناسی که ما می‌توانیم بر یک چنین شیوه تحلیلی بگذاریم

" تحلیل تلویزیونی " است بدان معنی که با هر نطق و خطابه ای موضع و تحلیل

سازمان تغییر می‌کند . رفقا در توجیه موضع اخیرشان مطرح می‌سازند :

" دستگاه روحانیت بر اساس جبر ناشی از گسترش مبارزه

طبقاتی لزوماً " تجزیه می‌گردد و در روند این تجزیه در

برخورد با منافع واقعی خرده بورژوازی بخش روحانیت در

جهت منافع خرده بورژوازی حرکت میکند . در نتیجه این

امر دکم آن سائبده می‌شود و فرو می‌ریزد . هم اکنون نیز

جریان وقایع کنونی نشان داده است که در مجموع وجهه

ارتجاعی و ضد دموکراتیک یک بخش از قشریون در برخورد با

منافع واقعی حورده بورژوازی آهسته آهسته سالیده شده و
مکان و موقع واقعی خود را باز خواهد یافت. نقش و عمل
یک صاحب روحانیت فشری در جریان تسخیر سفارت شاهنشاهی
این مدعاست: (کار ۳۵- صمیمه ص ۳) .

آیا با این بحث رفقا نباید نتیجه گرفت که از این بعد حورده بورژوازی
”خداامیرالیست“ در حاکمیت قدرت را بدست دارد، پس ماهیت دولت ”ملی“
(حورده بورژوازی) است و باید که وی را در مبارزه ضد امپریالیسمی اش ماری
ریانیم؟ این بحث شما که دستگاه روحانیت بالاخره باید می شکست و عیبه در برت
است، ولی به چه دلیل آن بخش خداامیرالیست خمینی است؟ شما تنها با
اعلام موضع روی این زمینه از بازگونیون غلبت آن سر باز زده اید. ثانیا ”آیا
رفقا در عمل تفاوتی بین خود و حزب نوده مشاهده می نمایند؟“ آیا ”استفاداتی“
را که امروزه حزب نوده علیه سازمان شما مطرح میازد نباید چند روزی دیگر
از زبان خود شما سید ”نبا“ جای نماند است! به دید ما ، بحثی که
به نظر شما خداامیرالیست گشته است، همان بحثی است که امروز ما ”سو“
استفاده از اعتماد نوده ها، جواهران بصورت اربخانی نوین قانون اساسی گذاشتن
تمهیب سوزوزاری گسترانور می باشد، قانونی که بوضع شد
امپریالیسمی آن آنقدر کم رنگ است که قابل رویت نیست. این همان بحثی
است که عملا ”جوانمار“ برآورده ساختن حقوق خلق کرد نخواهد بود و نیست.
مربفنه تعارضهای در ظاهر جنب این جریانات مدن دنیا خود فریبی و نوده فریبی
خواهد بود. حرکات بعدی آنها گواہ ما خواهند بود.

به هر رو در این جزوه سعی نموده ایم که تحلیلی از اوضاع کنونی گسه
جزئی از پیرویه آغاز گشته در گذشته می باشد و آنچه در آینده می تواند
می بیند را از دیدگاه خود ارائه می کنیم. تا گامی کوچک در روشن تر نمودن
ماهیت قدرت حاکمده و همچنین ذهن بعضی از نیروهای م - ل برداشته باشیم.

با امان به پیروزی

آبان ۱۳۵۸

گروه پیشرو

سیاست‌های امپریالیسم و قدرت حاکمه

با در جزوه "تحلیلی از ماهیت طبقاتی دولت بعد از قیام" توضیح دادیم که چگونه بروز بحران‌های اقتصادی و سیاسی در سال‌های ۷۰ در کشور - های امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه سیاست جدیدی را طلب میکرد. این سیاست جدید در "کمپون سه جانبه" که با همکاری دیوید راکفلر تشکیل شده بود و در آن آمریکا، کشورهای اروپای غربی و ژاپن شرکت داشتند مطرح گشت و به توافق رسید. این سیاست که در نوشتن "حقوق بشر" ارائه گشته بود بطور خلاصه عملکردش در رابطه با کشورهای تحت سلطه خلاصه میشد. درشل کردن دیگنابوری و میدان دادن به عناصر لاسیرال و دادن برخی "آزادی" هسای سیاسی در سطح کنترل شده، محدود و بی خطر بطوریکه بدین وسیله مبارزات رو به اعتلای نوده ها را در این کشورها مهار نماید و از مسیر اصلی خویش منحرف سازد.

این سیاست، علیرغم عدم رضایت شاه تحت شعار "فضای باز سیاسی" در ایران متبلور گشت. ولی رشد سریع مبارزات افتخارآفرین نوده ها اینکار عمل را از دست رژیم خارج نمود و ابتدا با حطه به تاه و دار و دسته اش و سپس با به زیر سوال کشیدن کل رژیم موجود و در آخر با حطه مستقیم به امپریالیسم آمریکا رشد و ارفقا یافت. هیئت حاکمه جدید که از رشد روزافزون مسازرات نوده ها بو حشت افتاده بود قبل از قیام بهمن ماه با آمریکا از در سازش در - سی آید. رمزی کلارک به پاریس مسرود و زینال هویزر به تهران سی آید ناشراپله سازش را مهیا سازند و مذاکره بین اعضای "شورای انقلاب" از یک طرف و بختیار و سران ارتش از طرف دیگر آغاز میگردد.

سیاست آمریکا در رابطه با هیات حاکمه جدید در حقیقت ادامه همان سیاست "حقوق بشر" بود و با آن منافاتی نداشت. زمانی که آمریکا در میماید

که از یکطرف، بختیار هیچگونه پايه توده ای ندارد و توده ها بهیچوجه حاضر به پذیرش او نیستند و از طرف دیگر خمینی و "نورای انقلاب" نه تنها پایه توده ای دارند بلکه حاضر به مذاکره میباشند، بختیار را کنار گذاشته و به حمایت از آنها برمیخیزند. قدرت حاکمه جدید نیز قول میدهد که جلوی رادیکالیزه شدن مبارزات توده ها را گرفته و آنها را تحت کنترل خویش درآورد و همچنین با آمریکا در زمینه های اقتصادی، سیاسی و نظامی روابط حسنه برقرار کند و منافع آمریکا را در ایران نامین نماید. در مقابل، آمریکا قدرت حاکمه جدید را به حال خود بگذارد و به امور داخلی آنها دخالت مستقیم نکند با بقول آقای بنی صدر "برقراری رابطه جدیدی براساس عدم دخالت آمریکا و رعایت استقلال کامل ایران" باشد، چارچوب اساسی این سازش را در نامه خمینی به کارتر که از پاریس فرستاده شده بود بخوبی مشاهده میکنیم. "... الان از ایران به من اطلاع دادند که یک کودتای نظامی در شرف تکوین است... خوف آن دارم که اگر کودتای نظامی بشود انفجاری در ایران شود که کسی نتواند جلوی آنرا بگیرد. من کودتا را نه به صلاح ملت می دانم و نه به صلاح آمریکا. ایران را به حال خود واگذارید که اگر بکنید نه گرایش کمونیستی خواهد داشت و نه سایر مکتب انحرافی". هیات حاکمه جدید نمیخواست مانند شاه همواره بدین چون و چرا گوش بفرمان آمریکا باشد بلکه میخواست با سطلاح استقلال داخلی داشته باشد، خواهان دموکراسی بود منتها نه برای توده ها بلکه برای نیروهای مختلف درون طبقه حاکم، این نه تنها با سیاست کارتر مناقضی نداشت بلکه آنرا تا بهید میکرد. در سیاست جدید آمریکا در رابطه با کشورهای تحت سلطه همانطور که اشاره رفت کارتر خواهان شکسته شدن دیکتاتوری و ترکست نیروهای مختلف طرفدار سیستم در قدرت حاکمه این کشورها بود. از طرف دیگر هیات حاکمه جدید ایران مخالف برقراری رابطه با آمریکا نبود منتها آنرا در سطحی محدود طلب میکرد، بدین معنی که اولاً "در چهارچوب ایران خلاصه شود" (یعنی آنها نمیخواستند مانند شاه زاندارم منطقه باشند) و در ثانی در سطحی باشد که موجب ظفمان توده ها نشود و بتدریج که قدرت حاکمه انجام بیشتری می یابد و بوده ها را مهار می کند این رابطه در زمینه های اقتصادی، سیاسی و نظامی افزایش یابد.

حال ببینیم بعد از قیام و روی کار آمدن دولت جدید در ایران و در آمریکا چه گذشت و سیر وقایع چگونه پیش رفت .

ایران بعد از قیام :

در جزوه "تحلیلی ... " اشاره کردیم که پس از قیام و روی کار آمدن هیأت حاکمه جدید "در حقیقت این رسالت به عهده دولت کنونی گذارده شده است که سدماتی را که توده ها بر امپریالیسم وارد نموده اند ترمیم نموده و جلوی حرکت توده ها را در پیشروی بسوی نابودی کامل این سطح سد نمایند . برای انجام این رسالت دولت این اهداف را میبایست در مقابل خود فراردهد و قرار هم داد .

۱- تثبیت سیاسی و ایجاد یک قدرت مرکزی منسجم برای مهار کردن توده ها و جلوگیری از هرج و مرج ایجاد شده بعد از قیام .

۲- ترمیم سدماتی که توده ها بر مائین دولتی (نظامی و اداری) رژیم سابق وارد آورده بودند .

۳- بگردش در آوردن مجدد چرخهای اقتصادی کشور بر مبنای هسان سرمایه داری وابسته سابق ، که البته این بدون برقراری ارشاد هرچه بیشتر با سرمایه های جهانی امپریالیسم بخصوص امپریالیسم آمریکا امکان پذیر نبوده و نیست .

هیأت حاکمه جدید گوشه های بسیاری برای دستیابی به اهداف فوق انجام داد و برای سرانجام رسانیدن آنها از هیچ اقدامی فرو نگذاشت . سنتها آنچه رسیدن باین اهداف را مانع میکنند در درجه اول خواسته ها و انتظارات توده ها از قدرت حاکمه بود که آن را افشاگریها و فعالیت های نیروهای مترقی و ضد امپریالیست شدید می نمود .

توده ها که تصور میکردند قیام را با بهروزی به انتها رسانیده اند و دولت حقیقی و منتخب خود را بر روی کار آورده اند ، پیروزمندان میدان را تسرک گفتند و با انتظار نشستند تا دولت جدید خواسته های آنها را از انقلاب برآورده

سازد. (۱) ولی قدرت حاکمه جدید سعی نمود با استفاده از اعتماد توده‌ها مولفیت خود را تحکیم نماید. بهمین جهت رای گیری بر روی "جمهوری اسلامی" را بغوریت در دستور کار خود قرار داد و توده‌ها نیز بی‌خبر از همه‌جا تنها از روی اعتماد و بعنوان تشها آلت‌رناتیو بدان رای مثبت دادند.

توده‌ها خیلی زود شروع کردند به فهمیدن اینکه اشتباه کردند. البته بدون آنکه بدانند آلت‌رناتیو صحیح چیست. توده‌ها حاضر نبودند و نیستند قدیمی از خواسته‌های خود که ماهیت تضاد اجبرالیستی داشته و در چهارچوب انقلاب دیمکراتیک نوین خلاصه میشود عقب بنشینند و هر کجا برنامه‌های قدرت حاکمه با منافع آنان در تضاد قرار میگرفت در مقابل آن میایستادند. مبارزات کارگران بیکار اولین موج مبارزات توده‌ای بعد از قیام بود. دولت گماز ارائه راه حل اساسی برای بیکاری عاجز بود تنها با پرداخت وام بیکاری و بازگشایی بعضی از بخشهای تولیدی و اضافه نمودن حداقل دستمزد از یک طرف و سرکوب مبارزات کارگران بیکار از طرف دیگر توانست بطور موقت آنرا مهار نماید. مبارزات حلقه‌ها بخصوص مبارزات قهرمانانه خلق دلیر کرد برای خودمختاری، مبارزات دهقانان برای معادله زمینهای زمینداران بزرگ، مبارزات قهرمانانه صیادان بندر انزلی و بسیاری مبارزات کوچک و بزرگ توده‌ای که در گوشه و کنار کشور اتفاق میافتد همگی نشانه رشد سلب اعتماد توده‌ها از قدرت حاکمه و اعتلای مجدد مبارزات توده‌ها میباشد.

بدین ترتیب عکس العمل توده‌ها در مقابل برنامه‌ها و اعمال قدرت حاکمه برنامه‌های آن را که در جهت خلاف خواسته‌ها و منافع توده‌ها بود، با تکتست روبرو میساخت. ترمیم ماشین دولتی با اشکالات فراوان روبرو بود. بازسازی ارتش با توجه به عکس العمل توده‌ها در مقابل آن از یکطرف و عدم پذیرش سازمان و نظام سابق توسط رده‌های پائین پرسنل درون آن از طرف دیگر، بکندی پیش میرفت. همچنین وابستگی کامل ارتش به آمریکا چه از نظر گاد فرماندهی و چه از نظر جنگ اقرار، ترمیم ارتش را بدون افزایش ارتباطهای مستقیم و غیر مستقیم با آمریکا غیرممکن مینمود، که البته این خود عکس العمل شدید توده‌ها و رده‌های پائین ارتش را موجب میگشت. بازسازی سازمانهای

اداری ماشین دولتی نیز با اشکالات فراوان روبرو گشت که اساسی ترین آن عدم پذیرش چهارچوب سازمان و مدیران سابق توسط کادرهای پائین درون ابرس سازمانها بود.

بگردش در آوردن چرخهای اقتصادی کشور نیز با اشکالات فراوان روبرو بود. اساس این اشکالات (۱) در عدم قبول کارگران برای کار در تحت شرایط سابق و (۲) عدم قبول سرمایه داران وابسته داخلی و شرکتهای خارجی برای حرکت در آوردن سرمایه خود در تحت شرایط نا امن موجود بود. سرمایه داران به علت عدم قدرت دولت در کنترل توده ها و "بمنظم" در آوردن جامعه و بخصوص اعدای بی بی در بی که تحت فشار توده ها انجام گرفت، به شرایط موجود و دولت اعتمادی نداشته و کوشش میکردند سرمایه های خود را بجای امن تر انتقال دهند و این دولت را علیه کوششهای بسیارش برای ایجاد ثبات سیاسی و جلب اعتماد سرمایه داران با اشکالات فراوانی روبرو میکرد.

در حقیقت عدم موفقیت دولت در هر یک از زمینه فوق تاثیر متقابل خود را بر روی دینای دیگر بجای میگذاشت. یعنی مثلا "عدم تثبیت سیاسی و عدم وجود یک قدرت مرکزی مقتدر که قادر به کنترل و سرکوب توده ها باشد از یک طرف باعث کندی ترمیم ماشین دولتی و از طرف دیگر عدم امکان بیشتر برنامه های اقتصادی را موجب میگردد و بی اعتمادی سرمایه داران وابسته داخلی و شرکتهای خارجی را افزایش میدهد که این خود موجب خوابیدن بیشتر چرخهای اقتصادی میشد. عدم موفقیت در ترمیم ماشین دولتی تثبیت سیاسی را قهر - شکن میساخت و حرکت در نیامدن چرخهای اقتصادی بحران و بیگاری را تشدید مینمود و قدرت دولت را در تثبیت موقعیت سیاسی خود کاهش میداد. عدم موفقیت هیات حاکمه در اجرای برنامه های خود (۱) رشد سریع بی - اعتمادی توده ها به قدرت حاکمه را باعث میکرد و (۲) تضادهای درونی هیات حاکمه را تشدید میکند.

۱- در فوق توضیح دادیم که بعد از قیام بچمن ماه، توده ها به قدرت حاکمه جدید اعتماد کامل داشتند و هر آنچه میگفت می پذیرفتند. همینطور توضیح دادیم که چگونه توده ها در تجربه روزمره خود بتدریج اعتماد خود را

از قدرت حاکمه از دست داده و میدهند، تبلور این حرکت و شباب آن راهپویی
 میتوان از میزان شرکت توده ها در رفراندوم، انتخابات مجلس خبرگان و
 انتخابات شورای شهر تشخیص داد. قدرت حاکمه که با دعای خود از حمایت
 ۹۸ درصد مردم بهره مند بود، بعد از گذشت قریب چند ماه در انتخابات
 مجلس خبرگان با کمتر از نیمی از آن حمایت مواجه گشت. و در انتخابات
 شورای شهر علمرغم افزایش اعتقاد توده ها به تشکیل شورا چه بخاطر توصیه
 های مجاهد فدائیربالیست طالبانی، و چه بخاطر تبلیغات نیروهای مرفعی
 و چپ، استقبال مردم از این انتخابات آنچنان کم بود که صلا "آنرا با شکست
 مواجه کرد. در مورد رفراندوم قانون اساسی قبل از جنجال تبلیغاتی جدید
 که هیات حاکمه برای انداخته است و باصطلاح سرده دار مبارزه فدائیربالیستی
 بر علیه آمریکا شده است، حتی خود دست اندرکاران هیات حاکمه پیش بینی
 میکردند که با احتمال زیاد با شکست روبرو خواهد شد (۲) (صباغیان در
 مسأله ای اعلام میکنند که احتمالاً " برای قانون اساسی رای کافی نخواهیم آورد
 و اگر اینطور شود همه چیز حتی جمهوری اسلامی هم از اول باید رای گیری
 شود). قدرت حاکمه گوشه های بسیار کرده و میکنند تا پروسه بردن توده ها را
 کند نماید، از آنجمله تشدید شایلات مذهبی توده ها و سوء استفاده از آن برای
 فریب آنها را میتوان نام برد. برنامه هاشمی نظیر برگزاری نماز جمعه و راهپیمایی
 های مختلف از جمله روز قدس، امت و امام و غیره همه بدین خاطر برکسزار
 میشوند، هیات حاکمه می کوشد با برنامه های مختلف مذهبی و غیرمذهبی همواره
 توده ها را سرگرم کند و اجازه ندهد به مسائل دیگر فکر کنند.

۳- از طرف دیگر شکست برنامه ها و عدم موفقیت در تثبیت هیات حاکمه
 و کنترل توده ها، موجب بروز و تشدید تضادها و اختلاف نظرات در درون
 هیات حاکمه میگردد. این اختلاف نظرات عمدتاً " نه در اهداف قدرت حاکمه
 که در بالا برتسردیم بلکه در چگونگی دستیابی به آنهاست. عدم موفقیت
 هیات حاکمه در جواب به مشکلاتی که با آن دست پگریبان بود، افراد، نیروها
 و بخشهای مختلف قدرت حاکمه را به ارائه نظرات متفاوت و گاه متضاد میکشاند
 و این موجب تشنج آراء و از هم گسیختگی نیروهای درون هیات حاکمه میگردد.

از آنجا که شرایط حساس جامعه این اجازه را نصیب داد که اختلافات و مسائل دروسی دولت سم برده حل گردد، این اختلافات علنی گردید، اعلام وجود مجدد مراکز قدرت، برخورد‌های خصمانه به رادیو و تلویزیون، انتقادات از سیاست کام به کام بازرگان، طرح مساله ناهمگون بودن دولت، انتقادات مکرر اعضا مختلف هیات حاکمه از یکدیگر و... بیانگر شدت پایی بحران در درون هیات حاکمه بود که از وجود بحران در کل جامعه نشأت می‌گرفت، قدرت حاکمه در کل گوشه‌های بسیاری برای تخفیف این نهادها انجام داد، از آنجمله ترمیم‌های بی‌دریغ کابینه، اقدام شورای انقلاب با کابینه، انحلال بعضی از کمیته‌ها و محدود کردن دامنه فعالیت بقیه و... را می‌توان نام برد، اما همه اینها ناثرواتی بسیار اندک و زودگذر داشت و قدرت حاکمه روز بروز با ننگ‌های بیشتر، با اختلاف نظرات بیشتر و با هرج و مرج و خودسری‌های بیشتر در هیات حاکمه مواجه می‌گشت. بازرگان این اواخر بارها و بارها اعلام کرده بود که همه برنامه‌ها به بن بست رسیده و تفاهات‌های درون هیات حاکمه به اوج خود رسیده است. به قسمتی از مصاحبه مطبوعاتی وی بعد از استعفا توجه کنید:

"... اول آبان در جلسه عادی شورای انقلاب وارد شدم و گفتم اگر آقایان اعتراض دارند که ایران در بحرانی ترین وضع است و اگر قبول دارید باید بگویم که مملکت در حال بحران است و من بآنها هشدار دادم و اعلام عجز کردم که با این مخالفتها و مزاحمتها، رهبران امام به عوض کمک و مساعدت و یکرنگی هر کدام را خودشان را می‌بینند و مملکت به لبه پرتگاه رسیده است و پرت هم میشود و راه حل و چاره ندارد جز اینکه کار را بعهده کسانی بگذارند که الحمدلله امکانات دارند، روزنامه دارند، وسایل دارند، دست و گمبته زیر فرمان دارند که کار را هماهنگ انجام بدهند..."

(نقل از اطلاعات ۱۷ آبان ۵۸)

حال ببینیم رابطه هیات حاکمه با آمریکا چگونه بود، دست اندر کاران قدرت بخوبی میدانستند که بدون رابطه اقتصادی، سیاسی و نظامی با آمریکا

قادر نخواهند بود موقعیت خود را تثبیت کنند و به همین جهت از ابتدا بر مبنای
 توافق که با نمایندگان کارتر بآن رسیده بودند، به روابط خود با آمریکا ادامه
 داده و آنرا روز بروز نیز افزایش دادند. جشن‌ها روز پس از شام هنگامیکه
 نیروهای انقلابی به سفارت آمریکا حمله بردند، داد و تفتان "رهبران" جنبش
 بلند شد که سفارت مکان "مقدسی" است و نباید بحریم آن تجاوز کرد و بخصوص
 که روابط ایران با آمریکا "حسنه" شده است، و سپس دار و دسته خود را بدرون
 سفارت فرستادند و با آتش گشودن به روی مبارزین، سولیمان جنایتکار معروف
 جنگ ویتنام را با سلام و صلوات آزاد نمودند. آنچه مانع گسترش روابط بین
 دو کشور میشد عکس العمل توده‌ها بود، با این وجود روابط اقتصادی و نظامی
 بتدریج گسترش یافت، علیرغم فشار شدید توده‌ها و نیروهای مترقی و ضد-
 امپریالیست قراردادهای اقتصادی و نظامی فسخ شد و تنها آن بخش از قرار-
 داده‌ها و حربه‌های نظامی که در چهارچوب نقش ژاندارمی ایران در منطقه بسته
 شده بود برای فسخ و یا تغییراتی در آن به‌ذکره گذارده شد. فروش نفت و خرید
 مواد غذایی، کالاهای مصرفی و قطعات یدکی همچنان ادامه پیدا کرد، و در-
 این اواخر قراردادهای جدیدی نیز برای خرید قطعات یدکی جنگ افزارهای
 ارتش بسته شد. روابط سیاسی نیز میرفت تا بتدریج بحالت عادی خود باز
 گردد. بدین ترتیب گام به گام هیات حاکمه جدید به آمریکا نزدیکتر میشد و
 روابطش روز بروز "حسنه" تر میگردد. حال سؤالی را که باید پاسخ گفت این
 است که چگونه شد که ناگهان روابط هیات حاکمه ایران با آمریکا تیره و نارکت،
 آیا ناگهان به اتمام وحی شد که آمریکا شیطان بزرگ است و باید با آن مبارزه
 کرد؟ آیا بقول برخی نیروهای سیاسی رگ "فدائیسریالیستی" خرده بورژوازی
 بود که ناگهان گرفت؟ راستی چه شد که همه اوپاستان و عمیده کثان دیروز که
 به صف نظرات نیروهای صرفی حمله میکردند، جلسات سخنرانی آنها را برهم
 میزدند، محل تجمع کارگران را برهم میریختند، به مراکز سازمانهای سیاسی و
 دانشجویی حمله میکردند، در خیابان قمه میکشیدند و نعره میزدند، یک شبه
 "فدائیسریالیست" شدند؟ چگونه شد که "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی"
 "حزب جمهوری اسلامی" این سازمانهای فالانژ پرور و "مدا و سیمای آقایی

کضب زاده" این ابزار سرکوب تبلیغاتی توده ها و نیروهای مترقی همه و همه تانگهان "ضد امپریالیست" شدند؟ برای پاسخ به این سئوالات ابتدا باید به فهمیم بعد از قیام در آمریکا چه گذشته است .

آمریکا بعد از قیام بهمن ماه در ایران :

ما در "ضمیمه" دو جناح موجود در هیئت حاکمه آمریکا ، اختلافات و نقطه نظرات آنها و موضعشان را در رابطه با وقایع ایران قبل از قیام بر شمرده ایم . به خواننده توصیه میکنیم قبل از مطالعه این قسمت ، ابتدا ضمیمه را مطالعه نمایند. در آنجا توضیح داده ایم که چگونه دمکراتها و جمهوریخواهان بر روی سیاست "حقوق بشر" کارتر که عمدتاً بیانگر نظرات دمکراتها بود به توافق میرسد ، ولی در جریان عمل با آن مخالفت میپرزاند. در رابطه با ایران ، شاه مسأله گری می شود. دمکراتها خواهان رفتن شاه و سازش با خمینی میگردند. در حالی که جمهوریخواهان روی ماندن شاه اصرار دارند و پیشنهاد اقدام نظامی میکنند . در جریان حوادث و وقایع نظر دمکراتها غالب می شود ، سازش صورت میگیرد و قتل میخوابد.

بدین ترتیب دمکراتها بالاخره نشان میدهند که سیاست آنها درست بوده و توانسته اند قائله را از راه سیاست فیصله دهند، در حالی که جمهوریخواهان تبلیغ میکردند ، که مسأله تمام نشده ، در ایران هرج و مرج است و منافع آمریکا در خطر . ادامه بحران و لابنحل شدن بسیاری از مسائل داخلی و خارجی تضادهای دو جناح هیئت حاکمه امپریالیسم آمریکا را تشدید میکند . پیاده شدن سیاستهای کارتر کمپانی های نفتی و نظامی را دچار خطرات بسیاری می نماید . بطوریکه جمهوریخواهان ادامه سیاستهای کارتر را بصلاح خود نمی بینند و بدینجهت مصمم میشوند هرچه زودتر قدرت از دست رفته را باز یابند.

در زمینه اقتصادی و مسائل داخلی جمهوریخواهان مطرح میسازند که سیاست دمکراتها موجب تضعیف موقعیت آمریکا در سطح جهان شده و با از دست رفتن مهره هایی چون شاه ، آمریکا با کمبود نفت مواجه شده است و افزایش

آنها و رشد بحران معلول همین سیاستهای غلط‌آفای کارتر است. همچنین همزمان با تغییر رژیم ایران، کمپانیهای نفتی، قیمت محصولات نفتی از جمله بنزین را بطرز سرسام آوری بالا برده و کمبود مصنوعی این محصولات را در داخل ایجاد کردند تا باین ترتیب افکار عمومی مردم آمریکا را بر علیه کارتر بسیج نمایند.

در مقابل کارتر که نوانسته بود تا حدودی تورم اقتصادی را در آمریکا کاهش دهد، کمپانیهای نفتی را شدیداً مورد حمله قرار میداد و مطرح میکرد که این کمپانیهای بین‌المللی هیچگونه حد و مرزی نمی‌شناسند و گردش دلار را به خطر انداخته‌اند. کارتر این انحصارات پسین‌المللی را متهم میکرد که از عوامل ایجاد کننده بحران هستند و با افزایش قیمت محصولات نفتی کمبود اقتصاد آمریکا را شکانده‌اند. درحالیکه خود سوده‌های سرتاری بحیب زده‌اند، و تازه هیچگونه مالیاتی هم پرداخته‌اند. کارتر معتقد بود برای علاج بحران باید اولاً "قیمت نفت را در کنترل دولت درآورد و درثانی بودراتمد کمپانیهای نفتی مالیات بست.

با بالا گرفتن مشاجرات بین دو جناح، اکزان (EXXON) یکی از بزرگ‌ترین کمپانیهای نفتی برای فشار گذاردن روی کارتر اعلام کرد که اگر وضع بهمین منوال ادامه پیدا کند، ما حاضر به فروش نفت به آمریکا نیستیم. و پس از آن هر چند بعلت افکار عمومی مجبور میشود جایگاههای پمپ بنزین خود را بازنگهدارد ولی در آنها بنزینی پیدا نمیشد.

در رابطه با ایران، جمهوریخواهان تبلیغ میکردند که دولت ایران تثبیت نشده و منافع آمریکا در خطر است، بدین جهت آمریکا نباید به ایران کمکهای اقتصادی و نظامی بکند، زیرا معلوم نیست که ایران بکجا می‌رود و این کمک‌ها در خدمت چه کسی قرار خواهد گرفت، آنها هرگونه کمک آمریکا را منوط به روی کار آمدن یک دولت تثبیت شده مرقدار آمریکا میدانند و معتقدند تا زمانی که چنین دولت تثبیت شده‌ای روی کار نیامده هرگونه کمک به قدرت حاکمه جدید خطاست. آنها خمینی را یک آدم دیوانه میدانند که ایران را بسوی ناسودی خواهد برد و باعث میشود که نیروهای چپ رشد کنند.

در مقابل کارتر تسلیم میکند که ایران چندین هزار سال سابقه کشاورزی دارد و میتواند روی پای خود بایستد، هم ضد کمونیست است و هم روابطن با آمریکا "حسّه" است که در آینده بهتر نیز خواهد شد. برخلاف جمهوریخواهان دمکراتها معتقدند که باید بدولت جدید تا آنجا که سنگست کمک کرد تا خود را مستحکم نماید.

شکست ساموزا در نیکاراگوئه، رشد جبهه*سپین برستان و تشدید مبارزه در زیمبابوی و رشد مبارزات توده ای در کره جنوبی، بلیوی و بسیاری دیگر از کشورهای تحت سلطه از یکسو و افزایش سورام آور قیمت نفت که خود موجب بالا رفتن قیمت بسیاری از کالاهای دیگر میشد از سوی دیگر، برقمیت سیاسی را بدست جناح نیکسون و کمینیجر میداد تا سیاست کارتر را شکست خورده اعلام نمایند. بدین ترتیب با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری، جمهوریخواهان بتدریج پا گرفته و مبارزات خود را بر علیه دموکراتها گسترش میدهند. جمهوریخواهان با داشتن اکثریت در پارلمان از یکطرف علیرغم کوشش های فراوان کارتر اجازه تصویب قانون انرژی را به او نداده و از طرف دیگر بر علیه اعدام های بی درین در ایران قطعنامه ای را به اینکار جاویتن به تصویب سنای آمریکا میرسانند. بدین ترتیب "اعدام های مکرر عناصر وابسته به رژیم شاه، بخصوص اعدام هویدا، القاتیان و خرم... ناگهان صدای اعتراض شدید جناحیهای از دستگاه حاکمه آمریکا را بلند میکند. بدتیمال آن صدای اعتراض توده ها (در ایران) به قطعنامه جاویتن در سنای آمریکا به هوا بلند میشود و دکتر بزدی از در توضیح برمیآید و میگوید که جناحیهای در پارلمان آمریکا هستند که اعتراض کرده اند، والا دولت آمریکا (یعنی جناح کارتر) با دولت ایران دوست است" (بمنقل از جزوه تحلیلی...).

با رشد تدریجی جمهوریخواهان، دمکراتها زیر فشار بیشتری قرار گرفته و سیاست هیات حاکمه در مجموع به طرف نظرات جمهوریخواهان جهت بگیرد. یکی از تملورات این فشار شدید جمهوریخواهان بر گامینه کارتر - جنجالی بود که بر سر دیدار اندرویانگ نماینده آمریکا در سازمان ملل با نماینده سازمان آرادیمخش فلسطین برآه افتاد (۲). جمهوریخواهان که هرگونه مذاکره

با سازمان آزادیبخش را بزرگ اسرائیل میدانستند بشدت به اندرویانسگ و کابینه کارتر اعتراض کردند . و از طریق کنکره آنجان هیات دولت را زیر فشار قرار دادند که بانگ مجبور به استعفا شد و کارتر مطرح کرد که به بانگ در رابطه با مذاکره با نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین هیچگونه برصیه ای نکرد است (زمانی کسینجره بانگ را متهم کرده بود که وقتی صحبت میکند نمی فهمد درباره چه چیزی سخن میگوید) .

عکس العمل هیات حاکمه ایران نیز در برخورد با این مناخرات قابل ذکر است . هیات حاکمه ایران که طرفدار سیاستهای آقای کارتر است به دفاع از آقای بانگ برخاسته و ناگهان مبارزات "ضد صهیونیستی" اش گل میکند . و تا آنجا پیش میرود که از یکسو آقای بانگ را مردی مبارز و آزاد بخواه معرفی کرده و بمنظور تجلیل از مبارزات "ضد صهیونیستی" اش او را به ایران دعوت میکند و از سوی دیگر "روز قدس" را علم میکند تا از احساسات و مواضع ضد صهیونیستی نوده ها منفع مفاصد خویش بهره گیرد (ما این مطلب را در جزوه "تحلیلی ... " نیز مطرح کرده ایم) .

سنت گیری سیاست آمریکا در جهت نظرات جمهوریخواهان و طرد ندریجی سیاست "حقوق بشر" در سه کودنای دست راستی که در چند ماه گذشته پست سر هم اتفاق افتاد . نیز بخشی قابل رویت بود . وقایع و جریاناتی که قبل و در جریان این کودتاها بوقوع پیوست و همانگر کنشها و اختلاف نظرات دو جناح درون هیئت حاکمه آمریکا و پیروزی جمهوریخواهان بر دمکراتها بود نیز قابل ملاحظه است که فعلا "ما از آنها میگذریم و در فرصتی دیگر در صورت لزوم بداینها اشاره خواهیم کرد .

حال ببینیم آغاز شدت گیری مجدد مبارزات جناحهای درون هیئت حاکمه آمریکا و تاثیر آن در گرایش ندریجی سیاست خارجی آمریکا بسوی نظرات جمهوریخواهان اثرات خود را در روابط بین ایران و آمریکا چگونه متبلور ساخت .

آغاز تغییر سیاست آمریکا در برخورد به ایران و عکس العمل هیات حاکمه
ایران در مقابل آن:

در قسمتهای قبل اشاره کردیم که جناح کسینجر و تیمسون معتقد بودند که هرج و مرج در ایران همچنان ادامه دارد و رژیم جدید رژیم قابل اعتصادی نیست و قبل از هرگونه کمک آمریکا به ایران باید ابتدا دولتی تثبیت شده بر روی کار بیاید. شکست برنامه های هیئت حاکمه ایران که در قسمت اول از آن بنفصیل سخن گفتیم و تاثیر آن در رشد عدم اعتماد و تشدید مبارزات تودهای از یکطرف و شدت کبری تضادهای درون هیئت حاکمه ایران از طرف دیگر، برگ برنده ای بدست جمهوریخواهان داد تا ادعا کنند گسستهایی کارتر حسی در ایران نیز با شکست مواجه شده است و نظر آنها در اینمورد کاملاً "صائب" بوده است. آنها کمکهای اقتصادی و نظامی رئیس جمهور را به دولت ایران مبرود میسرند و ادعا میکردند که کارتر با این سیاستهایش نه تنها ایران را به هرج و مرج کشانده بلکه تمام منطقه خلیج فارس را "بدبدا" بهخطر انداخته است. و بدین ترتیب هیات دولت را مجبور میکنند تا به اقدامات فاطع تری در رابطه با ایران و خلیج فارس دست زنند. آنها همچنین این تز کارتر که "خلیج فارس را ندارم نمیخواهد" را رد کرده و معتقد هستند که باید "امنیت منطقه تامین گردد"، اولین تیلورات عملی این نظرات در اوائل مهرماه مشهود میگردد. آمریکا کوشش میکند با مشارکت کشورهای عربی بخصوص سلطان قابوس بنگ پیمان نظامی بمنظور حفظ منطقه خلیج فارس منعقد نماید. روزنامه کیهان ۱۶ بهرماء ۵۸ از تول پرآودا مینویسد:

" این اواخر تلاش زیادی برای سرهم بندی یک پیمان نظامی جدید در منطقه خلیج فارس آغاز شده. این دفعه عمان مبتکر این سرهم بندی شده است ولی ابتکار عمان صورت ظاهری دارد. بگفته روزنامه الجمهوریه چاپ عراق اندیشه تشکیل یک پیمان نظامی با شرکت ایالات متحده آمریکا، انگلستان، آلمان غربی و کشورهای خلیج فارس از

سوی دولت آمریکا به سلطان قابوس تحویل شد .

... امپریالیسم با دست زدن بمانورهای تازه ای تلاش میکند مواضع خود را در خاور نزدیک و میانه پس از شکست رژیم شاه در ایران و منلانی شدن بهمان سنتو تقویت بخشد بهجین منظور سپاه واکنش سریع آمریکا و ناوگان جدید امریکائی در اقیانوس هند تشکیل میشود .

واشنگتن با تسریع در تدارکات نظامی به بافتن دست آویری برای دخالت علنی در امور کشورهای خلیج فارس پرداخته است . ابتکار عمان فقط حلقه ای از زنجیر این نشناست است .

و بدنبال آن قابوس اعلام میکند که عمان خود را موظف به حفظ امنیت تنگه هرمز میداند . عکس العمل ایران در این مورد سرهم بندی کردن فوری یک مانور دریائی بود ، تا بدین ترتیب به تقویت نظر دموکراتها برخاسته و نشان دهد که نظر جمهوریخواهان در مورد ایران درست نیست و هیئت حاکمه ایران از ثبات لازم برخوردار است و در چهارچوب توافقاتی که با نمایندگان آقای کارتر شده است یعنی محدود کردن فعالیت هیات حاکمه ایران در محدوده مرزهای ایران و عدم قبول نقش ژاندارمی همچنان حاضر به داشتن روابط "حسنة" با آمریکا میباشد . باین سخنان دریادار مدنی "امید آینده" انقلاب ایران " فرمانده نیروی دریائی و استاندار خوزستان در رابطه با مانور دریائی ایران توجه کنید که حاوی مطالب زیادی است :

" ... ما ضمن ارزیابی قدرت خود به بسیاری از کشورها قیامتیم در خلیج فارس و آنجا که مربوط به ماست تشکلات ند افعی ایران بعنوان پاسدار ملت ایران آن نیرووتوانائی را دارد که وظائف خود را در حفظ امنیت سرزهای کشور ایفا کند . نیروی دریائی ایران امروز از هر لحاظ آماداست و این مانور ، آزمایشی بود برای خودمان و همچنین گمانیکه ما را می پابند تا دریابند که در چه وضعی هستیم .

به ما چه که زاندارم خلیج فارس باشیم ، ما زاندارم ملت
ایران هستیم و از نخستین لحظه ای که انقلاب اسلامی مردم
ایران به پیروزی رسید با "زاندارمی خلیج فارس" وداع گفتیم.
شمار مدتی سپس در پاسخ پرسشی بهرامون لغو قراردادهای نظامی و
"عدم وابستگی" میگوید:

"اغلب کشورهای جهان از لحاظ تکنیک ، فن ، اقتصاد و
سیاست بهم وابسته اند ، از این رو نمیتواند فکر کرد که در
پهنشدت گیتی کسی میتواند جدا از دیگران زندگی کند.
بنظر من اصل عدم وابستگی بالکل باطل است ، اما مسئله
این است که وابستگی باید معقول باشد . . . مطمئن باشید
اگر بخواهید این وابستگی را نداشته باشید از دنیای پسترفته
عقب خواهید ماند . . ." (نقل از اطلاعات سه شنبه ۱۰ مهر
۵۸) (تاکیدها از ما است)

دومین نعلور تصمیم سیاست آمریکا در عدم قبول لغو قرار داد ۲۱ میلیارد
دلاری خرید اسلحه که در چهارچوب سیاست نقش زاندارمی شاه در خلیج پسته
شده بود از یکطرف (فعلا " کارت اظهار تمایل کرده بود که این قرارداد لغو
شود) ، و عدم فروش لوازم بستکی ابزار جنگی (که بخصوص با توجه به شدت
گیری مبارزات فیرمانانه خلق دلیر کرد برای رژیم بسیار حیاتی گشته است)
بدون گرفتن تضمین های بیشتر در حفظ منافع آمریکا و دخالت مستقیم آمریکا
بمنظور تثبیت هر چه سریعتر دولت از طرف دیگر مشاهده میگردد . در همین
اثناء آقای یزدی وزیر امور خارجه به آمریکا میروود و با مایروس ونس به مذاکره
می نشینند . آقای ونس میاسنهای جدید آمریکا را " علمرغم میل باطنی خود "
برای یزدی تشریح میکنند و مطرح میکنند که آمریکا شدیداً " نگران وضع ایران
است و رژیم ایران باید هرچه سریعتر کنترل اوضاع در ایران را بطور کامل
بهدست گیرد . یزدی که برخورد جدید آمریکا او را شدیداً " مضطرب کرده
است در بازگشت خود به ایران ، در پاریس به خبرنگاران میگوید :
" . . . بنظرومی تا دو ماه دیگر یک کابینه جدید در ایران

تشکیل خواهد شد . . . ما امیدوار هستیم که رفرا ندوم مربوط به قانون اساسی جدید و انتخابات رئیس جمهوری تا دو ماه دیگر به پایان برسد . . . وزیر خارجه ایران روابط کشورش را با آمریکا فاقد حرارت خواند و گفت برای عادی کردن روابط ایران با آمریکا مشکلاتی وجود دارد " . (به نقل از اطلاعات سه شنبه ۱۷ مهرماه ۵۸)

دکتر یزدی این مشکلات را در مصاحبه مطبوعاتی اش در تهران بیشتر می شکافد :

" . . . مشکل ما با آمریکا این است که قرارداد خرید ۳۱ میلیارد دلار اسلحه با آمریکا بسته شده است . . . لغو یکجانبه این قراردادها منفع امریکاست . صحبت از میلیاردها دلار است علاوه بر آن اگر این قراردادها را لغو کنیم باید مبالغی هم برای هزینه لغو آنها پرداخت کنیم . . . در مورد سلاحها و تجهیزات که قبلا از آمریکا خریده ایم باید آمریکا بدون فید و شرط لوازم یدکی آنها را بماند بفروشد و آمریکا برای فروش این لوازم یدکی فید و شرط فائل است اینها نوع اختلافاتی است که ما با آمریکا داریم و باید برای حل آنها به مذاکره بشتینیم " .

(به نقل از اطلاعات ۱۹ مهرماه ۵۸) (تاکید از ماست)

در همین اثنا جمهوریخواهان برای اینکه جناح دیگر را زیر فشار بیشتری قرار دهند ، شاه را بدعوت راکفلر و گسنجر به آمریکا میآوردند تا از او بعنوان وسیله ای در خدمت تبلیغات بنفع خویش استفاده کنند .

دولت ایران در این رابطه مدتی سکوت میکند زیرا هنوز سیاست خود را در رابطه با برخوردهای جدید آمریکا روشن نکرده است . یزدی کامیته ، شورای انقلاب و حتی شخص امام خمینی را در جریان مذاکرات خویش قرار میدهد (۵) . همه اعضا و نیروهای درون هیئت حاکمه در دو چیز متفق القول بودند ؛ (۱) هر چه زودتر میبایست حاکمینی یک پارچه و منبیت شده بوجود آورد و (۲) دولت آمریکا نباید در مسائل داخلی هیات حاکمه ایران دخالت مستقیم نماید و باید به نیروهای درون حاکمیت اجازه دهد تا خودشان تنظیم یکدیگر را روشن کنند (۶) .

در چگونگی برخورد به سیاست جدید آمریکا دو نظر در درون هیات حاکمه

ایران متبلور میگردد ، یک نظریه پیشنهاد مذاکره جدی تر با مقامات امریکائی برای رسیدن به یک توافق مناسب را میداد و نظر دیگر با مذاکره به اینصورت موافق نبود و معتقد بود مبارزه قبل از مذاکره با بسیج توده ها و فشار افکار عمومی شرایط را به نفع خویش تغییر داد ، طرفداران نظر اول کسانی چون نهضت آزادی ، بازگان یزدی و احتمالاً "چمران و مدافعین نظردوم کسانی چون سردمداران "حزب جمهوری اسلامی" ، "سازمان انقلاب اسلامی" و "قطب زاده بودند . پس از مذاکراتی چند نظر اول غالب میشود و قرار بر این میشود که سه عضو حماس کابینه ، یعنی نخست وزیر ، وزیر امور خارجه ، و وزیر دفاع به ملاقات مقامات امریکائی بروند ، با این وجود نظردوم که مطلوب گشته بود به جهت دست به اقداماتی از قبیل تبلیغ بر علیه امریکا ، دعوت به راهبیمائی تحت این عنوان که چرا آمریکا شاه را به کشور خود رانده است و بخش برنامه های ضد امریکائی از رادیو و تلویزیون از جمله فیلم " قلبها و مغزها " میزند ، از آن طرف برژنسکی یکی از تکرر یمن های جمهوری خواهان برای مذاکره حاضر میشود ، راهبیمائی حزب جمهوری اسلامی که قرار بود برای اعتراض به رفتن شاه به امریکا تاحلوی سفارت امریکا ادامه پیدا کند ، بخاطر اینکه میباید مذاکرات تاثیرات نامطلوب گذارد در میان راه در میدان شوش متوقف میشود ، اما نتیجه مذاکرات روشن بود آقای برژنسکی بطور قاطع و روشن نظرات جدید دولت امریکا را به عرض وزیرای ایران میرساند . برژنسکی مطرح میکند که دولت امریکا شیدا "نگران اوضاع در ایران است و میخواهد هر چه زودتر یک دولت قدرتمند که بتواند منافع امریکا را در ایران حفظ نماید بوجود آید . و ادامه کمپهای امریکا به ایران منوط به این است که امریکا بطور دقیقتر در جریان مسائل ایران قرار گیرد .

بدین ترتیب مذاکرات نتیجه ای به بار نمی آورد ، با شکست مذاکرات مدافعین نظر دوم درون هیات حاکمه فعال تر میشوند و موضع برتر را در حاکمیت بدست میآورند ، بازگان و یزدی از اعضای اصلی نظر اول هدف حملات حزب جمهوری اسلامی ، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ، راديو تلویزیون و سایر

مخالفین این نظر قرار میگیرند . حزب جمهوری اسلامی به ملاقات بازرگان با
برژنسکی اعتراض میکنند و امام ادعا میکند که از این ملاقات خبر نداشته است ،
در حالی که بازرگان در جواب میگوید:

" این را آقای یزدی میدانست و من از ایشان خواش کردم
که شب قبل خدمت امام برسیم مطالب مختلف و از جمله
روابط ما با آمریکا چگونه باشد و یا چگونه خوب است . و
ایشان چه فرمایشی دارد ، این صحبت هایی است که
کرده اند ...

... من به دکتر یزدی تاکید کردم که از حضور امام بپرسند که
روابط ما با آمریکا باید بر چه محوری باشد و ایشان چه فرمایشی
دارند بهرچوچه ایشان (امام) نگفتند که با برژنسکی

ملاقات نکن ... "

بهشتی ادعا میکند که بازرگان و یزدی سر خود با برژنسکی ملاقت کرده
اند و " چه بسا میان موضع گیری برانرمان دکتر یزدی و شورای انقلاب اختلاف
نظر هایی باشد " . یزدی روز بعد در جواب به بهشتی اعلام میکند که در تمام
مندی که وی پست وزارت امور خارجه را داشته است کلیه فعالیت های این وزارت
خانه هماهنگ با تصمیمات شورای انقلاب انجام میشده و کلیه مشکلات و سیاست
های وزارت امور خارجه با اطلاع شورای انقلاب میرسیده و مورد تایید شورا
قرار میگرفته است . در حقیقت تناقض موجود بین گفته بهشتی و یزدی از اینجا
ناشی شده است که بهشتی خود را معادل شورای انقلاب گرفته است . درست
است بهشتی اختلافاتی با یزدی در رابطه با سیاستهای خارجی داشته است
ولی نظر بهشتی در مجموع هیئت حاکمه در موضع برتر نبوده است . در نتیجه
غیرغم برخی مخالفتهای آقای بهشتی و هم نظرانش ، کل شورای انقلاب
با سیاستهای اتخاذ شده در وزارت خارجه موافق بوده است اما حالا جریان
بعکس شده است . نظرت آقای بهشتی در موضع غالب است و آقای بهشتی
نقشی بسوار فال و تعیین کننده در هیئت حاکمه که در شورای انقلاب متمرکز

شده است، بازی میکند.

در اینجا است که ناگهان صدای اعتراض هیات حاکمه بلند میشود، فرار داد ۱۹۵۹ سرعت لغو میشود تا بحیال خود بدین وسیله امکان مداخله مستقیم آمریکا در امور داخلی آنها را بطور قانونی مانع گردد. (البته برای اینکه سوئفاهی پیش نیاید همزمان با آن دو بند از قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و شوروی را نیز نسخ میکنند). تبلیغات وسیعی در اعتراض به رفسن شاه بسه آمریکا آغاز میگردد و بدینال آن سفارت آمریکا به اشغال "دانشجویان پیروخط امام" (۷) با همکاری پاسداران و با حمایت حزب جمهوری اسلامی، سازمان انقلاب اسلامی، حوزه علمیه قم، و صدا و سیما آفای قطب زاده در میآید. آمریکا "شیطان بزرگ" میشود، مداخله گر میشود و مبارزات ضد امپریالیستی نیروهای درون هیات حاکمه گل میکند. همانها که با سرکوب و حسیانه خلفها بخصوص خلق کرد، نجابی همچون دهکده قارنا را مرتکب گشته اند، همانها که صیادان بندر انزلی را بگلوله بسه اند، همانها که تظاهرات آرام کارگران بیکار را به خاک و خون کشیدند، و همانها که به راهپیمایی نیروهای مترقی بر علیه امپریالیسم آمریکا بورش بردند و راه پیمان را با سنگ و چوب مورد ضرب و شتم فرار دادند. ناگهان ضد امپریالیست میشوند و اکثریت نیروهای مدعی مارکسیست - لنینیست را انگشت بدهان و حیران برجای میگذارند. سفارت آمریکا که ما دهر روز گمبده مخصوص بخود را دانت و از طریق آن به بیگسردو دستگیری نیروهای مترقی و انقلابی میپرداخت و هیات حاکمه هم صدایش در نمیآید (تنها زمانی که با افتاکر بیهای نیروهای ضد امپریالیست حساسی افتتاح آن بالا گرفت، سی سر و صدا آنرا متحل کردند) ناگهان یک شبه لانه جاسوسی میشود، گیسست که نداند سفارت آمریکا همیشه لانه جاسوسی و مرکز کنترل امور ایران توسط دولت آمریکا بوده است. این را هیئت حاکمه نیز بخوبی میدانست و میدانست منتها تا زمانی که جاسوسان بومی و غیر بومی آن دست به تعقیب و بیکرد انقلابیون میزدند از نظر حاکمیت اشکالی ندانست ولی هنگامیکه آنها پایشان را فراتر میگذارند و شروع به دخالت در امور داخلی خود هیات حاکمه نیز میکنند آنوقت دیگر برای حاکمیت غیر قابل تحمل میشود.

با شدت گه‌ری تبلیغات و سیخ ضد آمریکائی توده‌ها که از روحیه عالی مبارزه جویانه برخوردارند قول مبارزه بر علیه امپریالیسم آمریکا (بدون آنکه شناخت عمیقی از امپریالیسم و چگونگی عملکرد آن در ایران داشته باشند) تحت رهبری حاکمیت بسیج میشوند . کابینه دولت بخصوص یازگان و یزدی که تحت فشار مبارزات شدید توده‌ای از یکطرف و تبلیغات حزب جمهوری اسلامی و رادیکال و بلویزیون از طرف دیگر قرار گرفته‌اند مجبور به استعفا میشوند . نظر اول درون هیئت حاکمه با این سیاست موافق نبود و مثلاً " آقای یزدی معتقد بود که :

" انقلاب ما بر اساس ارزشها و معیارهاست . ما برای یکسلسله ارزشها و معیارها می‌جنگیم . . . ما سعی کردیم این معیارها را در عمل بنامه کنیم ، نه در قالب حرفها و نوشته‌ها . در باره ما بسیار حرفها گفته و نوشته‌اند . اینها مهم نیست ، مهم اینست که اجازه ندهیم ارزشهای انقلابمان را در معبد عوام فریبی - ریاست - نزویر و جاه طلبی قربانی کنند . فاجعه برای یک انقلاب زمانی خواهد بود که عوام فریبی بر آن حکومت کند ."

(بنقل از اطلاعات ۲۳ آبان ۵۸)

برای مقابله با نظرات جدید آمریکا ، و مجبور کردن دولت آمریکا به قبول همان چارچوب سابق در روابط بین دو کشور ، هیات حاکمه ایران در مجموع سیاست زیر را انتخاب میکند .

۱- تحت الشعاع قرار دادن تضادهای درونی هیات حاکمه در مقابله با تضاد تکنیکی ایجاد شده در برابر آمریکا .

بمنظور از بین بردن تعدد مراکز قدرت و بوجود آوردن یک مرکز تصمیم گیری که همه نیروهای هیات حاکمه کم و بیش در آن نقش داشته باشند . کابینه استعفا میدهد و شورای انقلاب با تصمیم خود بصورت مرکز واحد تصمیم گیری هیات حاکمه در می‌آید . با این سیاست آنها میخواهند از یکطرف به آمریکا اجازه ندهند که از اختلاف نظرات بین آنها بهره برداری کند و از طرف دیگر با حل مسائل خود در درون شورای انقلاب و ارائه یک نظر واحد در سطح

جامعه موقعیت خود را تثبیت نموده و با شغفکی موجود در درون هیات حاکمه
خاتمه دهند. بد نیست در این رابطه به این دو نقل قول توجه شود.
دکتر بهشتی: "... هرچه زودتر با تصمیمات مقتضی امکان مشارکت نیرو
های انقلابی (بحوانند نیروهای درون هیات حاکمه) در م
بمشرد برنامه های عمومی کشور فراهم مسعود و از این طریق
امیدواریم نیروهای انقلابی را که دلسرد شده بودند بسا
دلجوئی لازم در امور کشور بکار گیریم."
(به نقل از اطلاعات ۱۷ آبان ۵۸)

سید حسین خمینی:

"... اگر در ترکیب شورای انقلاب شاهنگی بیشتری پیدا
شود و تربیم شورای انقلاب گسترده باشد خوبست. این
فرصت خوبی است تا کلمه "نیروها از جناحهای مختلف
شاهنگی و فعالیت کنند".

(به نقل از اطلاعات ۱۹ آبان ۵۸)

۲- بسخ نموده ها بمنظور فشار گذاردن بر روی آمریکا از یکطرف و تربیم
نوده ها برای جلب اعتماد مجدد آنها از طرف دیگر.
محور اصلی این برنامه را اشغال سفارت آمریکا و حمل آن را خواست
استرداد شاه از آمریکا تشکیل میداد.

آقای بنی صدر دو روز بعد از اشغال سفارت در روزنامه "انقلاب اسلامی"
به روشنی هدف از اشغال سفارت و مسائل پیشتریده در رابطه با آن را بیان
میدارد. در سر مقاله "روزنامه انقلاب اسلامی ۱۵ آبان میخوانیم: "میگویند
انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نزدیک است و اگر اعتبار و حیثیت دستگاه
اداری دیوکراتها در جهان بیش از حد باطن نباید، جناح افراطی جمهوریخواه
به قدرت خواهد رسید و داستان دوره "مصدق تکرار خواهد شد، شاید ایادی
رژیم سابق با فریمه سازی به خیال برداری نیز پرداخته اند که "مسئله ایران"،
از نو تاثیرات لازم را در تحول افکار عمومی آمریکا میگذارد و دستگاه اداری -
جدید از راه جبر و خشونت وضع را در ایران بسود آنان تغییر خواهد داد".

سرپرست جدید وزارت امور خارجه چقدر روشن و صریح صحبت می‌کند بطوریکه جای هیچگونه توجیسی را باقی نمیگذارد! ایشان از طرفداران پر و پا قرص آقای کارتر میباشند و پشت از جمهورخواهان "منفرد"، در ادامه می‌خوانیم:

"... اشغال سفارت آمریکا، عملی شمر از عمل یک گروه کوچک برای مقصد معینی است، این عمل اعتراض تمامی یک ملت است، شائبه نیست، اعتراض است. اعتراض به سیاست ویرانگری که طی سی سال در ایران عمل کرده است و هنوز نمیگذارند مردم ما خود بر سر نوشت خویش حاکم شوند. به دولت ما بود که پیشنهاد مبنی بر انتشار اسناد سلطه همه جانبه آمریکا بر ایران را بپذیرفت و این اسناد را در چند مجلد برای اطلاع افکار عمومی جهان و آمریکا منتشر نکرد. چند بار خبرنگاران خارجی مراجعه کردند که آماده انتشار این اسناد هستیم، اما تا امروز بر ما معلوم نیست آیا اقدامی در این باره شده است یا خیر؟ اگر حالا هم این اقدام صورت بگیرد، نه تنها اقدام شجاعانه دانشجویان موجب تقویت جناح راست و فاشیستهای بین المللی نمیشود بلکه بعکس با احتمال زیاد موجب تقویت جناح آزادیخواه و مترقی میگردد"

آقای بنی صدر چه میگوید؟ او مطرح میسازد که "اشغال سفارت در اعتراض به سیاست ویرانگری" است، کدام سیاست؟ روشن است، بر اساس جمهورخواهان که "جناح راست و فاشیستهای بین المللی" است و "دولت مولف بوده و هست که آنرا افشا کند". چرا؟ نه برای افشای امپریالیسم جهانخواه آمریکا، نه برای افزایش آگاهی نوده های محروم بلکه برای اینکه "موجب تقویت جناح آزادیخواه و مترقی" آمریکا گردد. اقدام شجاعانه دانشجویان نیز میبایست در خدمت همین هدف قرار گیرد. آقای بنی صدر سیاستمدار زبردستی است. او بخواهی میدانند که نباید همه هیات حاکمه آمریکا

را مورد حمله قرار داد بلکه تنها میبایست کاری کرد که "جناح راست و فاشیست های بین المللی" تفسیف شوند و "جناح آزادبخواه و مترقی" نفیست . هیات حاکمه برای آنکه همه چیز را تحت الشعاع برنامه خود قرار دهد و قبل از هر چیز از یکطرف خود را تثبیت نماید و از طرف دیگر متکلیف را با آمریکا حل نماید ، اعلام میکند که هرگونه راهپیمایی ، تحصن ، اعتصاب ، و امثالهم که در رابطه مستقیم با مبارزه بر علیه آمریکا و حساسیت از اشغال سفارت نباشد ضد انقلابی و ساخته و پرداخته دست آمریکا شناخته شده و بشدت سرکوب میگردد . آنها میخواهند تضاد توده ها با ارتجاع داخلی را که خود در رأس آن قرار گرفته اند ، تحت الشعاع مبارزه با اصطلاح "فدائیه هایستی" خوبش در آورند . آنها گوش میکنند هرگونه مبارزه توده ها را بر علیه خویش متوقف نمایند تا پس از مستحکم کردن خود ، با خیال راحت به سرکوب این مبارزات بپردازند .

در رابطه با کردستان نیز همینطور است . هیات حاکمه یک شبه متوجه میشود که خواسته های خلق کرد آنقدرها هم که فکر میکرده اند غیر منطقی نیست و میتوان آنها را مذاکره حل کرد . سپس حمله و سرکوب را متوقف می کنند و هیات "حسن نیت" کار خود را شدت میبخشد ، تا بدین وسیله سر همه را کمر کنند و ابتدا موقعیت خود را تثبیت نمایند ، و سپس در خدمت سرکوب مجدد خلق کرد گمر بینندند . آیا آنها واقعا "خواهان حل مسالمت آمیز مسئله و دادن خودمختاری به خلق کرد هستند؟ آنها بخواهی میدانند که اگر چنین کنند در حقیقت حکم برگ خود را صادر کرده اند . چرا که این کار با ماهیت انسان در تضاد است . این نهایت کوتاه بینی و خود فریبی برای آن نیروهای سیاسی مترقی خواهد بود که چشم خود را بر روی فحایح چند ماه گذشته همین حاکمان می بندند و تنها شعارهای پرطمطراق آنها را باور میکنند . آیا ایسین نیروها نمی بینند که تنها مقاومت شجاعانه خلق کرد بود که نگذاشت این تازه بلذرت رسیده ها به خواسته های ضد خلقی خود در کردستان دست بیاورند؟ آیا این نیروها نمی بینند که این حاکمان جدید تنها پس از قبول شکست خود در کردستان و تنها زمانی که دریافته اند قادر به سرکوب این خلق مبارز نیستند بود

که ربا کارانه شعار "راه حل مسالمت آمیز" را برداشتنند تا فرصت کافی را برای بازسازی خویش و تجدید قوا برای حمله مجدد آماده گردانند؟ چطور ممکن است اینرا ندید؟ چطور ممکن است این را ندید که چمران، همان جنایتکاری که در تل زعتر بخلق فلسطین خیانت کرد و از پشت بانها جتروزه، همان فاشیستی که خلق کرد را قلع و قمع کرد و دهکده های گردنشین و بلاد فاج را بمباران نمود، هنوز در رأس ارتش این دولت با اصطلاح "مترقی" است؟ چطور ممکن است اینرا ندید که همین المراد و همین نیروها که امروز شعارهای مردم فریب میدهند همانها هستند که دیروز به سرکوب بیرحمانه مردم برخاسته بودند؟ چطور ممکن است همه اینها را ندید و تنها به شعارهای مزورانه آنها دلخوش کرد؟ آیا این خیانت به توده ها و ملتبه کارگر نیست؟

۳- کوشش برای تثبیت و ترمیم ماشین دولتی.

الف- خانمه دادن به مجلس "خبرگان"، انجام رفراندوم برای قانون اساسی، تشکیل مجلس شورا و انتخاب رئیس جمهور در کوتاهترین مدت ممکن.

ب- پاکسازی ارتش و ادارات دولتی از عناصر مترقی و ضدایمپریالیست و بنظم درآوردن هرچه سریعتر آنها،

هیئت حاکمه که وحشت داشت سادا نتواند قانون اساسی را به سرانجام رساند، تصمیم میگردد با استفاده از بسیج توده ها حول مبارزه بر علیه آمریکا هرچه سریعتر قانون اساسی ارتجاعی خود را از تصویب بگذرانند تا بدینوسیله هم بتواند به تثبیت سیاسی خود کمک کرده باشد و هم زمینه مساعدی برای سازش مجدد با آمریکا فراهم آورده باشد. بدین ترتیب با آغاز تبلیغات وسیع ضد آمریکائی، مجلس "خبرگان" بر سرعت کار خود می افزاید. آقایان "خبرگان" که قبلاً بزحمت روزی دو تا سه اصل را بتصویب میرساندند، ناگهان روزی شش و گاه تا هشت اصل را سرهم بندی میکنند، حتی آن بخش از هیئت حاکمه که با ولایت فقیه مخالف بود موقفاً "مخالفش بادش سرود و همه یکپارچه کوشش میکنند تا هرچه زودتر کار قانون اساسی را بانتهای رسانند، (دکتر بهشتی برای جلب رقابت همه نیروهای درون هیئت حاکمه میگوید اگر با یکی دو اصل از قانون اساسی مخالف هستید با کل آن که مخالف نیستند، به آن رای

منیت بدهید تا کار مملکت جلو برود و بعداً " انشاء الله سر فرصت میتوانیم بر سر آن یکی دو اصل گفتگو نمایم ، این به صلاح ملت و مملکت است که هر چه زودتر قانون اساسی تصویب شود و مملکت سر و سامانی بگیرد) .

هیئت حاکمه همچنین بخواهی بپردازد که بدون در اختیار داشتن یکماتن دولتی منضبط و منسجم امکان تثبیت وجود ندارد . بدین جهت ترمیم دستگاه های اداری و نظامی را با شدت بیشتری از سر میگیرد . همه کوشش هیئت حاکمه اینست که هرج و مرج موجود در کلمه ادارات دولتی و سازمانهای نظامی را از بین برده و آنها را به تشکیلات منضبطی عیناً " همانطور که زمان شاه بودند تبدیل نمایند . این برنامه اگرچه از بعد از قیام در دستور کار فوری قدرت حاکمه قرار گرفت و اگرچه نتوانست تا حدودی در اینکار پیش رود ، ولی همانطور که در قسمت اول مقاله اشاره شد نتوانست با موفقیت به انجام رسد .

نتیجه گیری

ما در تحلیل خود از شدت گیری اختلاف نظرات و مشاجرت بین هیئت حاکمه ایران و هیات حاکمه آمریکا، ابتدا هر یک از دو سر این رابطه را با توجه به نظرات و گرایشات مختلف درون آن در پروسه حرکت خود تحلیل نموده و تاثرات متقابل هر یک را بر روی دیگری مورد مداقه قرار دادیم. آنچه در اینجا حائز کمال اهمیت است و اکثر نیروهای سیاسی، اصلاً "بدان بوجه نکرده و با بسیار کناری بآن برخورد کرده اند، نقش و عملکرد امپریالیسم و تاثرات تعیین کننده بآن بر مسائل مختلف جامعه تحت سلطه ماست. در این جا لازم مبدانیم یکبار دیگر این گفته داهیانه رفیق کبیر مسعود احمد زاده را یادآور شویم که:

"در حقیقت تبیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آنکه به تضاد اصلی نظام موجود، یعنی تضاد بین غلظ و سلطه امپریالیستی، توجه شود، تبدیل بیک چیز پوچ و مهمل میگردد. و مسئله سلطه امپریالیسم را باید بطور ارگانیک و مبتنی بر زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که بهر حال نقشی دارد."

بسیاری از نیروها در تحلیل از مسائل ایران، اصلاً "امپریالیسم را در محاسبات خود منظور نمیکنند و بآن همچون یک دشمن خیالی که در آینده ای موهوم باید با آن جنگید، مینگرند. تو گوئی شیطان در رو باهاست و تنها در پس هرکلام خود باید لعنتی هم بر آن فرسادی. امپریالیسم در نوشته های تحلیلی این نیروها تنها در آخر آن یافت میشود. آنچه بصورت شعاری دهان پر کن ولی تو خالی.

بهر جهت ما در تحلیل خود نشان دادیم که چگونه حتی قبل از پیام،

هیئت حاکمه جدید با دولت آمریکا در چهارچوب سیاستهای بین المللی کارتر به سازش میرسد. بعد از قیام، در آمریکا اختلاف نظرات دو جناح دموکرات و جمهوریخواه بالا میگیرد و تبلور نظرات جمهوریخواهان بتدریج در سیاستهای آمریکا ظاهر میگردد.

از طرف دیگر در ایران عدم موفقیت دولت در پاسخگویی به مسائل، از یکسو باعث رشد عدم اعتماد در توده ها شده و از سوی دیگر تضادهای درون هیئت حاکمه را تشدید میکند و در مجموع هیئت حاکمه ایران را به بن بست می کشاند.

رشد بحران در ایران دولت آمریکا را نگران اوضاع کرده و قدرت حاکمه را بزیر سؤال میکند. تبلورات تغییر سیاست آمریکا در برخورد به ایران آشکار میگردد و کل حاکمیت ایران عکس العمل نشان میدهد. آمریکا خواهان دخالت مستقیم در امور داخلی هیئت حاکمه ایران بمنظور تثبیت هرچه سریعتر آن است و قدرت حاکمه در ایران میخواهد که آمریکا در مسائل داخلی آنها دخالت مستقیم نکرده و آنها را بحال خود بگذارد تا خود با یکدیگر کنار بیایند.

امریکا قبول نمیکند و ادامه هرگونه کمکهای اقتصادی و نظامی را منوط به تثبیت دولت میدانند. همه نیروهای درون هیئت حاکمه ایران کم و بیش در مقابل آمریکا موضع میگیرند و خواهان ادامه رابطه با آمریکا در همان چهارچوب گذشته میباشد.

قدرت حاکمه برای قبولاندن حرف خود به آمریکا و حل بن بست موجود از یکطرف تضادهای درونی خود را تحت الشعاع تضاد تاکتیکی اش با آمریکا قرار داده و در جهت تحکیم هر چه سریعتر موقعیت داخلی خود بر می آید تا بدین ترتیب به آمریکا نشان دهد که از پس اداره مملکت برمی آید و از طرف دیگر توده ها را بر علیه آمریکا بسیج میکند تا آنها را وجه المصلحت سازش با آمریکا قرار دهد. و بدین ترتیب هیئت حاکمه ایران یک شبه رنگ عوض می کند. " رهبر مبارزات ضد امپریالیسمی " توده ها میشود، و مساله رفیق ناه با آمریکا را به یک جنجال بزرگ تبلیغاتی تبدیل میکند. توده ها را بر علیه آمریکا به خیابانها می کشانند و در کنار آن سرعت در جهت تحکیم موقعیت خویش از

طریق سرهم بندی کردن قانون اساسی و به فراندوم گذاردن آن از یک طرف و پاکسازی سازمانهای اداری و نظامی دولت و بازسازی آنها از طرف دیگر اقدام می نماید .

حال دو سؤال عمده باقی میماند که میبایست جواب دهم . دو سؤالی که ذهن بسیاری از نیروها و گروههای سیاسی ضد امپریالیست را بخود مشغول داشته است . (۱) عاقبت این کنشکتن ها به کجا خواهید انجامید و (۲) برخورد و موضعگیری نیروهای مترقی ضد امپریالیست و پرولتری چگونه باید باشد تا در خدمت منافع خلق فرار گیرد .

در پاسخ به سؤال اول سه احتمال وجود دارد .

۱- دخالت مستقیم نظامی آمریکا : اگرچه این روزها زمزمه های تهاجم نظامی بسیار بگوش میرسد و موشه دایان این جنایتکار معروف صهیونیست از یک طرف و سناتور جکسون رهبر جناح اکثریت جمهوریخواه در سنای آمریکا از طرف دیگر دم از مداخله مطحانه میزنند و حتی جکسون پیشنهاد کرده است که باید از کادرهای نظامی ایرانی که در آمریکا دوره و آموزش میگذرانده اند استفاده شود ولی احتمال آن بنظر ما ضعیف است و سر و صداهائی که کنینجرو دار و دسته اش براه انداخته اند بیشتر بنظر میرسد بلوفی باشد برای ترساندن هیات حاکمه ایران . زیرا با توجه به روحیه نوده ها و تجربه ای که نوده ها از تمام بهمن ماه با خود دارند از یکطرف و تجربه تلخ مردم آمریکا از جنگ ویتنام از طرف دیگر و همچنین با توجه به عکس العمل سایر کشورها بخصوص کشورهای بلوک شرق از یکسو و بورژوازی اروپا از دیگر سو و تجربیات تلخ خود امپریالیسم آمریکا از مداخلات مستقیم نظامی بخصوص شکست مفتضحانه اش ، در ویتنام ، احتمال دخالت نظامی را بسیار ضعیف میکند . امپریالیسم میداند که حمله مستقیم نظامی تنها موجب تقویت نیروهای چپ و ضد امپریالیست میشود . این تهدیدها حتی میتواند اسناد عملی بخود بگیرد و مثلاً " آمریکا نیروهای خود را به آب های خلیج فارس گسیل دارد و یا حتی یکی از جزایر ایران در خلیج فارس را نیز اشغال نماید ، ولی بنظر نمی رسد که بیشتر از این پیش برود . مگر آنکه شرایط خاصی بوجود آید ، مثلاً "کنترول نوده ها از دست

هیئت حاکمه خارج گردیده، و چپ شدت رشد کند و با تاثیر مبارزات توده-
ای در ایران کل منطقه را بحرکت درآورد.

با این وجود چون عملکرد امپریالیسم پراگماتیستی است هیچگاه احتمال
مداخله نظامی بصغر نمرسد، بهرجهت در صورت مداخله نظامی وظیفه چپ
روشن است؛ شرکت فعال در مقابله با دخالت نظامی و بسیج توده ها در رابطه
با آن. حاکمیت با توجه به ماهیتش واضح است که در جریان مبارزه مستقیم و
جدی بر علیه امپریالیسم ماهیت خود را در مقابل توده ها بسرعت آشکار کرده
و پایه های توده ای اش را از دست خواهد داد.

۲- کودتای نظامی: احتمال کودتا نیز در شرایط حاضر ضعیف است،
بخصوص اگر عوامل کودتا فرار باشد از کسانی خارج از نیروهای درون هیئت
حاکمه باشند. امپریالیسم در تجربه خود بخوبی دریافته است که برای موفق
بودن یک کودتا مناسبت شرایط خاصی مهیا باشد، از جمله افزایش نارضایتی
مستقل شدن بخش وسیعی از توده ها و با گرفتن جریانات مخالف ارتجاعی از
اقتدار مرفه و بالائی جامعه که از کودتا حمایت فعال نمایند. ولی عمده ترین
فاکتورهائی که احتمال کودتای نظامی را در حال حاضر تضعیف میکنند: (۱) -
روحیه انقلابی و سرشار از مبارزه توده ها، (۲) پراکنده بودن مقدار زیادی
اسلحه در میان توده ها و در دست نیروهای انقلابی که دولت علمبرغم کوشش
های بسیارش موفق نشد همه آنها را جمع آوری کند، (۳) تجربه توده ها از
کودتای ۲۸ مرداد و قیام بهمن ماه و (۴) عدم انجام ارتش میبایستند. ازپیش
درآمدهای کودتا معمولاً محاصره جدی اقتصادی است که علمبرغم مانورهای
آمریکا و ایران در رابطه با نفت هنوز مطرح نشده است.

وظیفه نیروهای ضد امپریالیست بمجرد مشاهده اولین علائم کودتا،
شرکت فعال در مبارزه بر علیه کودتا و مسلح کردن توده ها برای مقاومت در
برابر آن میباشد.

۳- سازش مجدد امپریالیسم با هیئت حاکمه ایران: احتمال این حالت
بسیار زیاد است و کوششهای حاکمیت در جهت تقویت خود از طریق تصویب

قانون اساسی و تحکیم دستگاههای اداری و نظامی خود زمینه سازش را فراهم
 میآورد. در حقیقت این همان چیزی است که آمریکا میخواهد، البته بدون مهار
 کردن توده ها، تصویب قانون اساسی مسئله ای را حل نمیکند، ولی انجام آن
 بهرجهت از یکطرف به تحکیم هیئت حاکمه کمک میکند و از طرف دیگر خیال
 امپریالیسم را راحت میکند که دولت ایران در جهت تثبیت موقعیت خویش
 قدسی به جلو برداشته است، (بی جهت نیست که قدرت حاکمه درخواست
 تشکیل شورای امنیت را یک هفته به تاخیر می اندازد و بنی صدر مسافرتش به
 آمریکا را به بعد از انجام فراندوم موکول مینماید). در صورت سازش، حاکمیت
 با توجیه های "مناسب" مبارزه ضد امپریالیستی را خاتمه یافته اعلام می کند و
 از توده ها میخواهد که بر سر کار خود باز گردند. و از آن پس هر کس بخواهد
 به مبارزاتش بر علیه آمریکا ادامه دهد بجرم ضد انقلاب و هرج و مرج طلب
 سرکوب و مجازات خواهد گشت، سرکوب مبارزات توده ها تشدید گشته و نیرو-
 های مترقی بار دیگر به زیر ضربات جنای اوباشان هیئت حاکمه خواهند رفته
 مسذاکرات هیئت "حسن نیت" در کردستان نیمه گاره رها خواهد شد و
 سرکوب خلق کرد بار دیگر از سر گرفته میشود. بار دیگر خزالدین حسینی رهبر
 ملی و ضد امپریالیست خلق کرد "شد دین" و "ساواکی" میشود و مبارزان خلق
 کرد به "مهاجمین ضد انقلابی تجزیه طلب" تبدیل خواهند گشت (ولابد
 رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق که پای تطویزون نشسته اند تا بر مبنای
 تازه ترین گفتارهای آقای قطب زاده مواضع سیاسی خود را منطبق با آن تغییر
 دهند، بار دیگر اعلام میکنند که دولت ضد خلقی و ضد کارگری است).
 این امکان بشدت وجود دارد که رشد تضادهای درونی هیئت حاکمه و
 تشدید جناح بندی در آن، بخشهایی از هیئت حاکمه توسط جناحهای قویتر،
 (که بدون شک با حمایت امپریالیسم قویتر گنجه اند) مشمول تصفیه شده، و از
 آمریکا قدرت اخراج گردند (که این حتی میتواند حالتی همچون شبه کودتا
 بخود بگیرد)، ولی این چیزی را محوش نمیکند.

حال به سؤال دوم بپردازیم. وظیفه نیروهای ضد امپریالیست و پرولتری
 در این رابطه چیست و فعالیتهای افشاگرانه و تبلیغی، ترویجی خود را حول چه

محوری باید سازمان دهند؟ این نیروها در رابطه با شرایط اخیر چه موضعی باید اتخاذ کنند و چگونه از آن بفتح خلق بهره گیرند؟
برای جواب به این سؤال ابتدا سه برخورد نادرست که در سطح نیروهای مختلف مدعی م - ل مشاهده میگردد را مطرح میکنیم و سپس نظر خود را در این باره توضیح میدهم .

۱- دسته ای از نیروهای سیاسی با تحلیل های مختلف معتقد هستند و جناح مترقی و ارتجاعی در هیئت حاکمه موجود است ولی در مجموع ماهیت هیئت حاکمه را مترقی و ضد امپریالیست ارزیابی میکنند و مدعی اند که اشغال سفارت کار جناح مترقی درون هیات حاکمه است و پس از اشغال سفارت جناح مترقی غالب شده است . با این تحلیل آنها به حمایت از هیئت حاکمه برخاسته و بدنبال "حزب توده" روان میشوند . این نیروها با این موضع خود درحقیقت به خدمت هیئت حاکمه درآمده اند تا هرچه سریعتر به اهداف ضد خلقی اش دست یابد . این نیروها چشم خود را بر روی کارنامه "ننگین" ۹ ماه حکومت این تازه به قدرت رسیده ها می بندند و تنها شیلته چند شعار ضد امپریالیستی آنها میگردند و با این کار نه تنها خود و توده ها را فریب میدهند بلکه به توده ها و آرمیان طبقه کارگر خیانت میکنند .

۲- گروهی دیگر میگویند این بهرجهت یک مبارزه ضد امپریالیستی است و باید در آن شرکت کرد و از آن حمایت نمود و ناکید میکنند که ما از مبارزات ضد امپریالیستی توده ها دفاع میکنیم . این نیروها اگرچه کوشش میکنند اهداف ضد خلقی هیئت حاکمه را از مبارزات توده ها جدا کنند و تنها از مبارزات توده ها دفاع نمایند ، ولی چون به هیئت حاکمه برخورد نمیکنند یا برخوردی انتزاعی میکنند (بدین معنی که ارتباط زنده ای میان دفاع از مبارزات ضد امپریالیستی توده ها و افشاگری از دولت برقرار نمیکنند) باز در خدمت هیئت حاکمه قرار میگیرند . این نیروها همان شعارهایی را تکرار میکنند که هیئت حاکمه بنوعی دیگر مطرح کرده است و تنها امیدوارند که توده خودش بفهمد (منتها معلوم نیست چگونه) که آنها درست میگویند و نه هیئت حاکمه ، مثلا "در اعلامیه ها و تراکت های خود تنها شعارهای ضد امپریالیستی را مطرح میکنند بدون آنکه

وابطه آنها با هیئت حاکمه روشن نمایند. اینها در حقیقت بدنمال هیئت حاکمه افتاده اند و خیلی راحت پس از آنکه قدرت حاکمه به اهداف خود رسید آنطور که دلش بخواهد مبارزه را خاتمه میدهد و این نیروها هیچ کاری نمیتوانند انجام دهند.

۳- برخی دیگر مطرح میکنند که چون این نوظئه هیئت حاکمه برای فریب توده ها و مصالح آمریکاست پس باید آنها بکل نفی کرد و تنها به افشاکری ماهیت دولت پرداخت. این برخورد نیز نادرست و یکجانبه است زیرا اولاً، مبارزات توده ها هم اکنون حول مبارزه با امپریالیسم دور میزند و آنها بانقی آن خود را از توده ها جدا میکنند و در ثانی توده ها در جریان مبارزه و تجربه روزمره خود به ماهیت دولت پی میبرند و نه تنها با شعار نیروهای سیاسی، در این شرایط خاص نیز عمده مبارزه توده ها حول مبارزه با امپریالیسم دور میزند. بنابراین این شعارهای افشاگرانه ضد رژیم بدین آنکه در رابطه زنده با مبارزات ضد امپریالیستی باشند، جز منفرد شدن مطرح کنندگان آن تری نخواهد داشت.

و اما برخورد درست چیست. در درجه اول باید این نکته اساسی را در مد نظر داشت که در عصر امپریالیسم مبارزه ضد امپریالیستی با مبارزه طبقاتی عجین شده است و پیشبرد یکی بدون دیگری امکان پذیر نیست. هیات حاکمه ایران نیز دقیقاً "از همین نکته سود جسته است، یعنی با عمده کردن صورت ظاهری مبارزه با امپریالیسم آمریکا (بطلت مسائلی که بر سر دیم) - مبارزه توده ها بر علیه پایگاه بومی امپریالیسم را تحت الشعاع آن قرار داده است. محور اصلی فعالیتهای تبلیغی - ترویجی و افشاگرانه نیروهای م - ل در رابطه با این موقعیت مشخص نیز دقیقاً "از همین اصل بیرون میآید، یعنی تأکید، پشتیبانی و شرکت در مبارزات ضد امپریالیستی توده ها از یکطرف و افشای ماهیت هیئت حاکمه از طریق شعارها و تبلیغات "ضد امپریالیستی" و مردم فریبی که مطرح میکنند از طرف دیگر.

در حقیقت برای تعیین تاکتیک نیروهای کمونیست در رابطه با این موقعیت مشخص، باید به این سؤال پاسخ گفت که چگونه میتوان با استفاده از

شرایط کنونی مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها را یک قدم بجلو سوق داد. باید روشن کرد که این یک قدم جلوتر در ارتقاء مبارزات توده‌ها کجاست. باید روشن کرد که مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها را از این حدی که هست چگونه میتوان عمق بیشتری بخشید. باید روشن کرد که شناخت توده‌ها از امپریالیسم و چگونگی عملکرد آن که در حال حاضر شناختی سطحی است در چه پروسه‌ای عمیق میشود.

بدون آنکه وارد بحث مفصل این مقولات گردیم، تنها اشاره میکنیم که مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها در پروسه بریدن از حاکمیت کنونی و پیدا کردن شناخت از ماهیت آن است که ارتقاء می‌یابد. مگر آنکه حالات خاصی همچون حمله مستقیم نظامی آمریکا و با کودتای نظامی اتفاق افتد. درحقیقت برای آنکه مبارزات توده‌ها را بتوانیم یک قدم بجلو سوق دهیم و از آن حدی که حاکمیت کنونی خواهان آنست جلوتر برویم، باید فریبکاری حاکمیت را بر سلا سازیم. باید در مبارزه خود توده‌ها به آنها نشان دهیم که هیئت حاکمه برخلاف آنچه که ادعا میکند ضد امپریالیست نیست. برخلاف آنچه که ادعای کند حامی منافع زحمتکشان نیست. در ضمیمه آخر این جزوه اشاره کردیم که چگونه جنبه «میهن پرستان زیمبابوی، اسقف «مازورا» و سایر رهبران سازنکار را در میان توده‌ها در جریان انتخابات آزاد ایزوله نمودند و جنبش را یک قدم بجلو بردند. در اینجا نیز تنها با منفرد کردن حاکمیت است که مبارزات توده‌ای سمت صحیح خود را باز می‌یابد. تنها نباید به تکرار همان شماره‌های بااصطلاح «ضد امپریالیستی» و مردم فریب هیئت حاکمه پرداخت، چرا که در اینصورت بقول لنین نه تنها انقلاب را بجلو سوق نداده‌ایم بلکه در حقیقت آنرا به عقب می‌بریم. همینطور نباید صرف اینکه رهبری این مبارزات ضد امپریالیست نیست مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها (هر چند که نسبتاً سطحی است و هنوز عمیق نرسیده است) را نفی کرد و تنها بظاره گسرها و حوادث شد. بلکه برعکس میبایست بطور فعال در آن شرکت جست و در جهت ارتقاء آن کوشید. اما ارتقاء این مبارزات همانطور که گفتیم از طریق افشای ماهیت دولت یا برملا کردن توخالی بودن و مردم فریب بودن شماره‌های بااصطلاح

" ضد امپریالیستی " و " مترقی " آنها ، با برعلا کردن تضاد میان گفته ها و اعمال آنها در نزد توده ها امکان پذیر است .

آنان که حمایت از مبارزات با اصطلاح " ضد امپریالیستی " هیئت حاکمه درخواستی دارند ، دستیار هیئت حاکمه شده اند و به توده ها خیانت می کنند . آنان که تنها به تأیید و شرکت در مبارزات توده ها بسنده میکنند و ماهیت ضد خلقی رهبری آنها افشا نمی نمایند بدون آنکه خود بخواهند در خدمت هیئت حاکمه فرار گرفته اند ، و آنانکه از دیگر سو با تحریف می غلطند و بصرفا اینکه این جریان توطئه هیئت حاکمه است ، همه چیز از جمله مبارزات ضد امپریالیستی توده ها را نفی میکنند ، خود را از توده ها جدا میکنند و در میان توده ها منفرد میشوند . تنها ناکتیک صحیح حمایت از مبارزات ضد امپریالیستی توده ها از یکطرف و افشای ماهیت هیئت حاکمه و اتفاقاً " درست از زاویه " شعارها ، تکیه مطرح میکنند از طرف دیگر است ، باید در جریان مبارزه خود توده ها نشان داد که شعارهای هیئت حاکمه تو خالی و تنها برای فریب آنهاست و از این طریق ماهیت ضد خلقی آنها بر ملا نمود .

در خاسته یک سوال دیگر را بطور مشخص پاسخ گوئیم ، گاهی شنیده میشود که میگویند تضاد میان آمریکا و هیئت حاکمه ایران بیک مسئله اجتماعی تبدیل شده است (یا عبارتی با اصطلاح تضاد عمده شده است) و نیروهای اجتماعی نمیتوانند بآن بی تفاوت باشند و باید یکطرف آنها بگیرند . و البته اضافه میکنند باید آنطرفی را گرفت که بیشتر بنفع توده هاست . بنظر ما در این " مشاجرات خانوادگی " هر طرف پیروز شود ضرر توده هاست ، بسا عبارتی دیگر از زاویه منافع توده ها هر دو بدتر است ، و کمونیستها هیچ طرف آن را نباید بگیرند و تنها مبیایست طرف توده ها بایستند ، درحقیقت نیروهای مترقی و ضد امپریالیست مبیایست با افشای ماهیت این مشاجرات و افشای هر دو طرف دعوا ، توده ها را بصیر صحیح مبارزه ضد امپریالیستی یعنی مبارزه با هر دو سوق دهند .

"ضمیمه"

در برخورد به امپریالیسم آمریکا باید همواره در نظر داشت که امپریالیسم یک پدیدهٔ منجم و هماهنگ نیست بلکه در درون خود دارای تضادها و گرایشات متفاوتی است که جناح بندی های درون آنرا بوجود میآورد. ولی در همین جا لازم است که این نکته اساسی را نیز متذکر گردیم که این جناحها در ماهیت یکی بوده و همواره در مقابل پروولناریای کشور خودی، خلقهای کشور-های تحت سلطه و کشورهای سوسیالیستی بصورت یکپارچه و واحد عمل میکنند، یعنی وحدتشان غالب است. این جناحها دارای اهداف واحدی بوده و همواره در درجه اول از منافع کل امپریالیسم دفاع مینمایند. بنابراین وقتی اردو سیاست مختلف در امپریالیسم صحبت میکنیم برخلاف نظر ایدئولوگهای وابسته به امپریالیسم از جمله آقای بنی صدر (که از طرفداران پر و پا فرش جناح آقای کارتر میباشد) که یک جناح را "جناح راست و فاشیستهای بین‌المللی" و جناح دیگر را "جناح آزادیخواه و مترقی" میدانند، بدین معنی نیست که از زاویه منافع خلقهای جهان دارای دو ماهیت متفاوت میباشد و مثلاً "یکسی جنگ طلب و دیگری صلح" دوست است. آنچه اختلاف آنها را نمایان ميسازد سیاستهای مختلف و راه‌حلهای تاکتیکی مختلفی است که در برخورد به مسائل و مشکلات امپریالیسم بخصوص در مواقع تشدید بحران ارائه میدهند. آنچه این جناحها با هم منق القولند سرکوب خلقها و حفظ منافع کل امپریالیسم است، منتها یکی میخواهد با چاقو سر ببرد و دیگری با پنجه. این توضیح از آنجهت لازم آمد که در ادامه بحث این توهم بوجود نیاید که در درون امپریالیسم میتواند دو جناح ماهیفاً متفاوت وجود داشته باشد که حاکمیت یکی نسبت به دیگری بیشتر یا کمتر منفع خلقهای تحت ستم جهان باشد.

در برخورد به تاکتیکها و سیاستهای روزمره، امپریالیسم آمریکا باید موقعبیت و نقش هریک از این جناحها را در دستگاه دولتی امپریالیسم مسورد توجه قرار دهیم. در شناخت از سیاستها و حرکتهای احتمالی آمریکا نه تنها میبایست سیاستهای این دو جناح را بررسی کرد، بلکه همچنین در شرایط و موقعبتهای متفاوت باید چگونگی رابطه بین ایندو را نیز مشخص نمود. بدین معنی که در هر موقعبیت خاص باید روشن کرد که تاکتیکها و سیاستهای کاراانه میدهند در وحدت و همگونی است یا متضاد و متناقض.

ما سعی میکنیم بدون وارد شدن در جزئیات جناح بندیهای امپریالیسم آمریکا و چگونگی شکل گرفتن آنها، سیاستهای دوگرایش عمده در احزاب، "دموکرات و جمهوریخواه" را از بعد از جنگ ویتنام و انتخابات دوره گذشته توضیح دهیم. البته ما کاملاً آگاه باین هستیم که طبیعتاً "گرایشهای مختلفی در هر یک از این احزاب وجود دارد ولی ما برای بررسی خود تنها گرایش غالب را در نظر میگیریم. افرادی چون جیمی کارتر، سایروس ونس، و کندی نظایتکن فکری و سخنگویان حزب دموکرات آمریکا و کماتسی چون کیسینجر، نیکسون و برزنسکی نمایندگان فکری و سخنگویان حزب جمهوریخواه آمریکا میباشند (وقتی ما به این افراد اشاره میکنیم گرایشات خاصی را که نمایندگی میکنند مورد نظر داریم نه مقامهایی را که در دستگاه دولتی دارند)، اساس اختلاف سیاستهای این دوگرایش بعد از جنگ ویتنام و شروع تشدید بحرانهای اقتصادی و سیاسی سالهای ۷۰ را میتوان در ۶ زمینه خلاصه کرد؛ (۱) - در برخورد به بحرانهای اقتصادی که پیش بینی میشد بطور بیسابقه ای شدت یابد، (۲) در برخورد به سایر کشورهای امپریالیستی، (۳) در برخورد به چین و شوروی، (۴) در برخورد به قدرتهای حاکم در کشورهای تحت سلطه مانند ایران، تیلی، زیمبابوی، نیکارگوئه و بلیوی، (۵) در برخورد به جنبش های آزادیبخش، (۶) در برخورد بیکدیگر در دستگاه دولتی آمریکا، مانند واترگیت، افشاکری از سازمان سیا و تغییر و تحولات در آن. این زمینه های متفاوت هرچند از هم جدا میباشند ولی رابطه ارگانیک و ناگسستن بین آنها وجود دارد که کلاً "یک سیاست و یک خط مشی منسجم را در برخورد به مسائل

جهانی بوجود می‌آورد. ما در هریک از نش زمین^۱ فوق دو گرایش موجود درون امپریالیسم را مورد بررسی قرار مدهیم:

۱- در برخورد به بحرانهای اقتصادی: شکست جنگ وینام از یکطرف آمریکا را با بحرانهای شدید اقتصادی روبرو نمود و از طرف دیگر به امتسار جهانی آن بعنوان یکقدر قدرت لطعات بسیار وارد ساخت. اقتصاددانان و تئورسین های امپریالیسم پس از شکست آمریکا در وینام پیش بینی مسی- کردند که سرمایه داری جهانی و بخصوص آمریکا با یک بحران بسیارافغانصادی و سیاسی مواجه خواهد گشت که اگر با آن مقابله نشود حیات کل سیستم را بخطر خواهد انداخت. جمهوریخواهان بحران اقتصادی بوجود را ناشی از تضعیف قدرت آمریکا در سطح جهان میدانستند و مساهقه نظامی و سیاست هژمونی طلئی را دنبال میکردند و راه علاج بحران را در افزایشهیمت نفت و کاهش ارزش دلار میدانستند. دیوکراتنها بطور "واقع بینانه" تری به مسائل می‌نگریستند و میخواستند مسائل را با "ملایمت" بیشتری حل کنند. سیاست گارتر در برخورد به بحرانهای اقتصادی درون جامعه آمریکا بطور عمده در دو چیز خلاصه میشد، انرژی و مالیات. سیاست جمهوریخواهان که موجب افزایش قیمت نفت بوسیله اوپک شده بود نه تنها کشورهای اروپایی بلکه بخشهای صنایع داخلی آمریکا را نیز دچار اشکالات بسیار نموده و موجب افزایش سرمام آور قیمتها شده بود. در این میان تنها کمپانی های نفتی بودند که سودهای سرساری را بحیب میزدند. از طرف دیگر این کمپانیها نه مالیاتی به دولت آمریکا میپرداختند و نه دولت آمریکا هیچ کنترلی روی قیمت محصولات نفتی در آمریکا داشت. بر این مبنی سیاست کارتر عمارت بود از: (۱) تثبیت قیمت نفت، (۲) بستن مالیات بر روی کمپانی های نفتی، (۳) کوشش برای یافتن منابع انرژی جدید، و (۴) طبقه بندی مالیات ها روی مردم آمریکا بطوری که قدرت خرید اکثریت و اقتتار پائینی افزایش یابد.

۲- در برخورد به سایر کشورهای امپریالیستی: سیاست نیکسون در برخورد با این کشورها سیاست هژمونی طلئی از طریق فشار اقتصادی بود. تیلور این سیاست در بالا بردن قیمت نفت از طریق شاه و پائین آوردن ارزش دلار

مشهود بود، که در نسخه آن کشورهای اروپای غربی و ژاپن را با بحران ارزی مواجه نمود، بطوریکه آنها را مجبور نمود در معاملات تجاری خود با دلار معامله کنند. از نظر سیاسی نیز سیاست جمهوریخواهان در حفظ سرکردگی آمریکا در میان امپریالیستها در برخورد بمسائل جهانی و کشورهای تحت سلطه خلاصه میشد، ولی کارتر سیاست دیگری را دنبال میکرد. او میخواست دست اتحادیه سوی این کشورها دراز کند زیرا معتقد بود که این کشورها نیز در مسائل جهانی ذبذبع هستند و بنابراین میبایست سهم خود در حل این مسائل که در خدمت همه آنهاست شرکت کنند و مثلاً "اگر جنگی نظیر ویتنام در گرفت، تنها نباید آمریکا در آن درگیر شود بلکه حمایت همه امپریالیستها در آن شرکت کنند و در شکست و پیروزی سهم کردند، بدین خاطر کارتر خواهان ایجاد یک جبهه متحد در برخورد به بحرانهای اقتصادی و سیاسی جهان بود.

۳- در برخورد به چین و شوروی: سیاست دیکراتها در رابطه با کشورهای چین و شوروی این بود که با هر دو کنار بیاید و از مقابله رو در رو با آنان بپرهیزد و برخلاف سیاست گذشته آمریکا که توسط کمیته و نیکسون ترموله شده بود سعی نکند با رابطه برقرار کردن یا هر دو در تنشید نماید بین آنها بکوشد تا بدین ترتیب برتری خود را در جهان حفظ کند. کارتر میخواست روابط مسالمت آمیزی با این دو کشور داشته باشد و سیاست همزیستی مسالمت آسبز را دنبال میکرد و به همین خاطر نیز با موافقتنامه SALT و کاهش مسابقه تسلیحاتی بسیار موافق بود. همچنین دیکراتها برخلاف جمهوریخواهان معتقد بودند که نباید از طریق کشورهای مسانده کره جنوبی که آمریکا در آنها پایگاه نظامی داشت و با تسلیم کشورهای تحت سلطه مانند ایران، از یکطرف کشورهای چین و شوروی را با اصطلاح در محاصره قرار دهد و از طرف دیگر با دادن نقش ژاندارمی از آنها در سرکوب جنبشهای آزادیبخش استفاده نماید. به همین خاطر کارتر بخش عظیمی از نیروهای خود را از کره جنوبی و تایوان (چین ملی) بیرون کشید.

۴- در برخورد به دیکتاتورهای حاکم در کشورهای تحت سلطه برخلاف نیکسون که این رژیم های دیکتاتوری را مورد حمایت کامل خود قرار می داد،

کارتر معتقد بود که در شرایط بحرانی که مبارزات توده‌ای شدت می‌یابد، این رژیم‌ها بسیار شکننده بوده و اعتمادی به دوام و بقای آنها نیست و خودموجب تشدید و رادیکالیزه شدن مبارزات توده‌ها می‌گردد. بدین جهت او خواهان شل کردن دیکتاتوری و میدان دادن به عناصر لیبرال و ضد دیکتاتور کم‌مخالف سیستم نباشند، بود.

۵- در برخورد به جنبش‌های آزادی‌بخش: سیاست کارتر در این رابطه به سازش‌گشیدن این جنبش‌ها بود، بدین معنی که در چهارچوب حفظ روابط سیاسی و اقتصادی و نظامی در حدی که منافع اقتصادی و سیاسی آمریکا حفظ گردد، حاضر بود با جناح‌های مخالف دیکتاتوری که مخالف کل سیستم نباشند سازش نموده و آنها را در قدرت حاکمه سهمیم نماید.

جمهوریخواهان ابتدا با سیاست کارتر در شل کردن دیکتاتوری و سازش با عناصر لیبرال جنبش‌های آزادی‌بخش موافق نبودند و معتقد بودند که با این سیاست "تروریسم" رشد میکند ولی بعداً "ناحدودی" با آن موافقت کردند. این توافق نظر برای مدتی زیاد دوام نیاورد و در رابطه با ایران با حاد شدن مسائل و رفتن شاه، جمهوریخواهان که می‌دیدند در این سیاست بهره‌های وفادار مورد اعتماد آنها دارند نابود میشوند از در مخالفت با آن درآمدند و به موضع سابق خود بازگشتند، یعنی خواهان عکس‌العمل شدید و نظامی بجای راه حل سیاسی شدند.

۶- در برخورد به یکدیگر: در اواخر جنگ ویتنام و پس از آن نهادها و مناقشات این دو جناح ایجاد گسترده‌ای بخود گرفت. هر جناح برای ضربه زدن به رقیب کتافات کاریهای دیگری را چه در سطح داخلی و چه در سطح جهانی برملا میکرد و پنهان دیگری را بر روی آب می‌ریختند. و در همین رابطه بود که مسئله وانترگیت، برملا شدن کتافات کاریهای سازمان سیا و کودتاها، سازمان داده شده توسط این ارگان جاسوسی آمریکا در کشورهایی همچون ایران و شیلی برملا شد، این نزاع‌ها که در رابطه با برانداختن نیکسون باوج خود رسیده بود و بالاخره منتج به استعفا نیکسون شد، نمیتوانست بهمین صورت ادامه پیدا کند، چرا که موجب تضعیف کل سیستم می‌گردد، بدین

جهت با آغاز مبارزات انتخاباتی موافق هائی بین دو جناح صورت گرفت تا از مبارزهٔ علنی با یکدیگر بمان صورت فضاحت بارش جلوگیری شود و سعی نمایند مسائل خود را درونی حل کنند. در همین رابطه به ابتکار دیوید راکفلر یکی از صاحبان "بنیاد راکفلر" که یکی از بزرگترین موسسات امپریالیستی آمریکا و در رأس آن بانک "چیس منهاتن" قرار دارد و چندین کمپانی بزرگ نفتی، کارخانه های اسلحه سازی، کمپانی IBM و بسیاری موسسات ریز و درشت دیگر متعلق به آن میباشد، کمیسیون سه جانبه ای مرکب از آمریکا، کشورهای اروپای غربی و ژاپن تشکیل گردید. هدف از تشکیل این کمیسیون که خبره ترین ثنوریست ها، استراتژیست ها و اقتصاددانان امپریالیسم از جناحهای مختلف را بدور هم جمع نموده بود، تخفیف تضادهای درونی و دستهایی به یک سیاست واحد در رابطه با کلبه مسائل جهانی از جمله بحرانهای اقتصادی، مبارزات آزادی بخش، کشورهای بلوک شرق و غیره بود. موافق هائی که در کمیسیون سه جانبه بآن رسیده شد، عمدتاً "نظر دموکراتها یا تغییراتی بنفع جمهوریخواهان بود. این تفوق نظر دموکراتها در کمیسیون دقیقاً "بدین علت بود که شکست جنگ ویتنام، ماجرای وانگیت و افشا شدن اعمال سیا در داخل و خارج از آمریکا که منجر به استعفای نیکسون شده بود، جمهوریخواهان را در موضع ضعف قرار داده بود و دموکراتها را به سر غالب تبدیل نموده بود. پس از این توافق بود که کارتر، شخص گمنام در صحنهٔ سیاست آمریکا، از طرف دموکراتها به ریاست جمهوری انتخاب شد. حال ببینیم سیاستهای کمیسیون سه جانبه چگونه پیاده شد و چه نتایجی به بار آورد.

بعد از انتخابات، کارتر با شعار "دفاع از حقوق بشر" به میدان آمد تا خود را ناجی "صلح" و پرچمدار "آزادی" در سراسر جهان معرفی نماید و وجهه آمریکا را که در مبارزهٔ ضد فاشیستی بر علیه هیتلر در افکار عمومی بدست آمده بود و در زمان جنگ ویتنام آنرا بکلی از دست داده بود، بار دیگر احیا نماید. اولین تملور سیاستهای جدید در کشورهایی مانند ایران، شیلی، افریقای جنوبی، زیمبابوی (رودزیا) و نیکاراگوئه آشکار گشت. این سیاست در ایران تحت شعار "قضای باز سیاسی" تملور خود را در برگزاری شنبهای شعر و آزادی -

زندانیان سیاسی نشان داد. شاه علیرغم اینکه با این سیاست موافق نبود و در
 ایران دیکراسی بشیوه غرب بوجود آوریم " تروریسم " مانند غرب رشد میکند
 (اشاره به گروه " مادر ماینهاوف " در آلمان و " بریکارد سرخ " در ایتالیا)، ولی
 بناچار بدان گردن نهاد. در زیمبابوی، آمریکا و انگلستان با چندین تن از
 رهبران مذهبی سازشکار که پایه توده ای نیز داشتند به سازش می‌رسند و آنها
 قبول میکنند در انتخابات " آزاد " که قرار بود بان اسمیت ترتیب آنرا بدهد
 شرکت بکنند. البته بان اسمیت با این سیاست موافق نبود و دادن هرگونه
 امتیازی به ساهیوستان را نادرست میدانست، و معتقد بود که معیاست گسل
 جنبش را سرکوب کرد. ولی بعلت فشار آمریکا و انگلستان و عدم قابلیت او
 در سرکوب جنبش، راهی شد تا با جناح سازشکار کنار بیاید و انتخاباتی را
 ترتیب دهد. ولی مشروط بر اینکه اولاً " قدرت نظامی کشور در دست او باشد و
 ثانیاً " تعداد کمی از نمایندگان در مجلس را سفید بوسان تشکیل دهند.
 جناح سازشکار برهروی اسقف تازوراوا " این شرایط را بپذیرفت و با قبول آن
 فاتحه حیات سیاسی خود را نیز خواند. زیرا جناح شد امپریالیست جنبش
 (جنبه " میهن پرستان زیمبابوی) علیرغم کمی پایه توده ای اش نسبت به
 جناح سازشکار، با فعالیت و فتاکری های خود توانست جناح سازشکار را انزوله و
 طرد نموده، توده ها را بطرف خود کشیده و جنبش را یک قدم به پیش ببرد.
 در این زمان بود که بان اسمیت با حمایت جمهوریخواهان آمریکا و محافظه
 کاران انگلستان از در مخالفت با انتخابات برآمد و انتخابات را بتعویق
 انداخت. همچنین اعلام کرد که حاضر نیست با جناح سازشکار وارد مذاکره
 شود، زیرا زمانی حاضر به چنین کاری بود که " رهبران " سازشکار پایه هسای
 توده ای وسیعی را دارا بودند. بدین ترتیب مبارزه میان ساه بوسان برهبری
 جنبه " میهن پرستان زیمبابوی با سربازان بان اسمیت شدت گرفت و علیرغم
 کوششهای بسیار مایروس ونس و اندروبانگ مذاکره بجائی نرسید. کارتر بسوی
 اجرای سیاست خود حتی خواهان شرکت جناح شد امپریالیست در مذاکرات شد.
 ولی بان اسمیت و همچنین جنبه " میهن پرستان با آن موافقت نکردند.

در شیلی این سیاست ابتدا با آزاد کردن برخی از زندانهای سیاسی تملور یافت و علمبرغم مذاکره شخصی کارتر با رهبر جناح سازشکار مخالف یعنی "فرمی" و اجرای یک فرماندوم فلایی که پینوشه ۸۱٪ آرا را آورد و همچنین انحلال ظاهری سازمان امنیت و تبدیل آن از یک سازمان سیاسی - نظامی به سیاسی این سیاست بجائی نرسید و با شکست روبرو گشت .

در نیکاراگوئه بر مبنای سیاست کارتر قرار بر این بود که پس از سازش با جناح لیبرال جنبش و انجام فرماندوم ، ساموزا استعفا دهد . ولی ساموزا با این سیاست مخالف بود و حملات نظامی خود را تشدید کرد ، آمریکا برای مدتی اوضاع را بحال خود گذارد تا ساموزا جناح چپ را که اقدام به قیام مسلحانه کرده بود تضعیف نماید . در ابتدا چنین شد ، ولی این سیاست موجب این گشت کسه لیبرالها بیشتر بطرف چپ کشیده شوند و جنبش رادیکالیزه تر شود . لیبرالها خواهان استعفا بدون فید و شرط ساموزا شدند و اعلام کردند که تنها زمانی حاضر به مذاکره با آمریکا هستند که ساموزا را وادار به استعفا نمایند . ساموزا با یافتاری خود عملاً " آمریکا را بیطرف گذاشت . هر چند کمکهای نظامی آمریکا به ساموزا ادامه یافت ، ولی از نظر سیاسی آمریکا تمیرفعال شد . و بالاخره ساموزا با تشدید مبارزه شکست خورد و فرار کرد .

در زمینه مسائل اقتصادی و داخلی کارتر پس از تنظیم قانون انرژی کسه عملاً " کمپانی های نفتی آمریکا را هدف قرار داده بود ، آنرا بمجلس برد تا به تصویب برساند که به علت اکثریت داشتن جمهوریخواهان در مجلس موفق نشد . یکی از مسائل مورد اختلاف شدید جمهوریخواهان با کارتر مسئله انرژی بود . همانطور که اشاره شد کارتر میخواست با بنهویب رساندن قانون انرژی فعالیت این کمپانی های بین المللی را در آمریکا کنترل نماید و با بستن مالیات بر روی درآمد های هنگفتی که این کمپانیها بجیب میزدند و هیچکس جز خود این کمپانیها بر آنها کنترلی ندارند آنها را ناهدودی مهار نماید ، که البته موفق نشد . بدین ترتیب بار دیگر تضادهای دو جناح امپریالیسم آمریکا اندک اندک شدت گرفت و مثلاً " در زمینه بوی بصورت دو سیاست کاملاً " متضاد ظاهر گشت . رفتن شاه از ایران نقطه عطف تغییر سیاست جمهوریخواهان در رابطه با کشورهای

تحت سلطه بود، زهرا اولاً رژیم شاه یکی از وفادارترین رژیمها به جمهوری خواهان بود و وظیفه زاندارمی منطقه را درست آنطور که نیکسون و کیسینجر میخواستند پیاده کرده بود و آن اکنون میرفت تا از هم تلاشی گردد و همه مهره های وفادار نابود شوند، و ثانیاً "درست در همان زمان که توده ها پایه های رژیم شاه را بلرزه درآورده بودند، گارتز میکوشید تا قانون انرژی خود را هرطور که هست بتصویب برساند و این اعتراض شدید جمهوریخواهان را موجب گنتمود. خلاصه شاه به یک مساله گرهی تبدیل میشود و دوره نظام نسبی دو جناح به مبارزه آشکار بین آندو تبدیل میگردد و از آن پس رفته رفته بر شدت آن افزوده میشود. تیلورات اولیه آغاز مبارزه آشکار این دو جناح از این جا آغاز شد که اولاً جمهوریخواهان تبلیغ میکردند که سیاست گارتز موجب "هرج و مرج" در ایران شده و ثانیاً اعتراض میکردند که چرا آمریکا در مقابل مبارزات توده ای در ایران غافل گیر شده است و چرا نتوانسته است پیشگیری های لازم را انجام دهد، گارتز نیز در جواب میگفت سازمان سیا اطلاعات لازم را باو نداده است.

در آن هنگام که توده ها در ایران کل روبنای سیاسی موجود را بریزر سؤال کشیده و خواهان تلاشی فوری رژیم شاه با کلیه ارگانهای اداری، نظامی و "قانونگذاری" آن بودند، گارتز خواهان رفتن شاه و مذاکره با رهبران جنبش بود تا با راه حل سیاسی به فائله خاتمه دهد. در مقابل جناح دیگر بر روی پلندن شاه تاکید داشت و با وجود شاه راه حل سیاسی را میپذیرفت، و در غیر اینصورت معتقد بود که به راه حل نظامی میبایست متوسل شد. گارتز و ونس با این سیاست موافق نبودند و بدنبال سیاست گذشته خود بدنبال جناحهای سازشکار روانه تهران و پاریس شدند و بالاخره گمشده خود را نیز یافتند، جناح دیگری که نماینده خود برژسکی را در پست مشاور امنیتی در هیئت دولت داشت، بعد از اعتصاب بر شگوه کارگران نفت پیشنهاد حمله نظامی داد و بر آن پافشاری میکرد، بر سر این مساله اختلاف دو جناح بشدت بالا گرفت بطوریکه گارتز به این مساله انتقاد کرد و توافقی کمیته سه جانبه را یادآور شد و از عملی شدن بیشتر اختلافات جلوگیری کرد. دلیل بوجود آمدن دو خط در ارتش شاه نیز

به‌همین خاطر بود، یعنی یک جریان با سیاست کارتر و جناح دیگر با سیاست کودتا در صورت بخطر افتادن رژیم موافق بود. به‌رحال مسائل در ایران بنفع کارتر خاتمه یافت، و نیروئی بر روی کار آمد که اولاً "پایه" نسوده‌ای داشت و در ثانی خواهان سازش با آمریکا و ادامه وابستگیهای اقتصادی، سیاسی و نظامی بود، منتها با دو شرط، اول در سطحی محدود و در چهارچوب مسائل ایران و دوم بدون دخالت مستقیم آمریکا در مسائل داخلی هیئت حاکمه ایران، هیئت حاکمه جدید نمیخواست مانند شاه زاندارم منطقه باشد و این کاملاً با سیاست جهانی کارتر هماهنگی داشت، زیرا اولاً "بدنبال سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با شوروی و ثانیاً خواهان به سازش کشیدن جنبشهای آزادیبخش در منطقه بود. بنابراین احتیاجی به زاندارم نداشت. از طرف دیگر هیئت حاکمه جدید نمیخواست مانند شاه با اصطلاح نوکر دست بسته آمریکا باشد و هر چه آمریکا میگوید بدون چون و چرا اجرا نماید، بلکه خواهان نوعی دموکراسی در میان نیروهای هیئت حاکمه بود. این نیز با سیاست کارتر منافاتی نداشت زیرا کارتر مخالف رژیمهای دیکتاتوری نظیر شاه بوده و خواهان شرکت نیروهای مختلف طرفدار سیستم در هیئت حاکمه این کشورها بود. بدین ترتیب در وخته با هم بفریبی جور می‌آیند و آقای کارتر شایسته می‌کند که میشود مسائل را با راه‌هایی بسجز راه حل نظامی حل نمود. در رابطه با ایران آقای برژنکی نماینده جمهوریخواهان کنار گذاشته شده و ونس همه‌کاره میشود. این شرایط با اوائل مهرماه سال جاری ادامه پیدا میکند. در اوائل مهرماه با شدت گرفتن تضادهای دو جناح، رشد نظر جمهوریخواهان در درون هیئت حاکمه آمریکا و تشدیداً تغییر تدریجی سیاست آمریکا انعکاس خود را در ایران نیز منبسط می‌نمایند، و روابط آمریکا با هیئت حاکمه ایران را وارد فاز جدیدی میکند که به تفصیل در متن مقاله از آن گفتگو شده است. بدین ترتیب رابطه این دو جناح در مورد ایران چند مرحله را طی میکند. (۱) وحدت که هر دو موافق تغییراتی در شیوه حکومتی شاه میباشند. این مرحله تا رفتن شاه و روی کار آمدن بختیار با تعهداتی که میسپارد تحت این عنوان که شاه هنوز شاه است و حکومت در دست کابینه خواهد بود ادامه می‌یابد. (۲) مرحله تضاد، یکی موافق

فراموش کردن شاه و مذاکره با خمینی یا توجه به قولهایی که خمینی می‌دهسد تحت این عنوان که اولاً "نه گرایش کمونیستی خواهد بود و نه سایر مکاتب انحرافی" و ثانیاً "متوسط‌رفتن شاه و جلوگیری از کودتا، روابط حسنه ایران با امریکا ادامه خواهد یافت"، در مقابل جناح دیگر مخالف رفیق شاه و طرفدار راه حل نظامی است. (۳) مرحله‌افت مبارزه بین این دو جناح: جناح دیمکرات سیاستش به پیروزی رسیده و سرغالب است و جناح جمهوریخواه خاموش مانده و منتظر فرصت مناسب است. (۴) مرحله: کنونی تندبانی محدود تمام شد: محکم‌نشینی هیئت حاکمه جدید ایران و رشد جمهوریخواهان هم‌زمان با نزدیک شدن انتخابات جدید ریاست جمهوری موجب تعدید مبارزه بین این دو جناح گردیده است.

پاورقی ها :

- ۱- برخی از نیروها مطرح میکنند که بعد از قیام مبارزات توده ها رو به رکود رفته است و شرایط بعد از قیام را با شرایط روسیه بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ مقایسه میکنند و بر همین مبنا شرکت در انتخابات مجلس مخبرگان را توصیه می‌کنند. این درک از موقعیت توده ها بعد از قیام کاملاً نادرست بود همچنانکه شرکت در انتخابات مجلس "مخبرگان" نیز نادرستی خود را هر صل باثبات رساند. باید توجه داشت که اگرچه انقلاب به نتایج مطلوب خود نرسید و با شکست مواجه شد، ولی در نظر توده ها اصلاً چنین نبود. توده ها انقلاب را پیروز شده می‌انگاشتند و دولت جدید را دولت منتخب خود، بدین جهت توده ها دست از مبارزه کشیدند ولی نه باین علت که شکست خورده و سرکوب شده بودند. آنچه در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه اتفاق افتاد، بلکه باین خاطر که کار را انجام شده میدانستند و با روحیه عالی و سازنده حویانه به خانه ها بازگشتند و هر لحظه حاضر بودند برای رسیدن به خواسته های خود در صورت لزوم، بار دیگر به میدان مبارزه باز گردند. آنچه آنها را از مبارزه باز میداشت اعتماد به دولت بود و نه هیچ چیز دیگر. دقیقاً "ببین خاطر هر بخشی از توده ها که باین نتیجه میرسید که دولت به خواسته هایش جواب نمی‌دهد سریعاً فعال میشد. حرکت مجدد توده ها منوط به سلب اعتماد از دولت بود و این بروسه ای بود که بعد از قیام آغاز گشت و توده ها مستدراج با برخورد به دولت و مشاهده عملکرد آن، از آن سلب اعتماد میکردند. دقیقاً وظیفه نیروهای مترقی و ضد امپریالیست نیز همین بود که این بروسه را ترویج نمایند. یعنی ماهیت دولت را به توده ها بشناسانند و برای آنها توضیح دهند که این دولت نه تنها به خواست آنها نمیتواند پاسخ دهد بلکه حتی در جهت عکس آن حرکت میکند.
- ۲- بروسه سلب اعتماد توده ها از دولت تغییرات کمی خود را طی می‌کند و هنوز به تغییر کمی نرسیده است. بهیارت دیگر علی‌رغم خدشه های بسیاری که باین اعتماد وارد شده است ولی هنوز توده ها در کمال از

دولت سربرده اند. بهین جهت مانورها، تبلیغات و فریبکاری های هیئت حاکمه می تواند بطور قابل ملاحظه ای بر آنها تاثیر بگذارد. بر این مینا با توجه به تبلیغات وسیع هیئت حاکمه و بسیج نموده ها زیر شمار "سازره بر علیه امپریالیسم آمریکا" و فریب آنها در این زمینه، میتوان انتظار داشت که تعداد شرکت کنندگان در رفاندوم قانون اساسی (با توجه به اینکه دو روز بعد از عاشورا گذارده شده و از احساسات مذهبی توده ها نیز میتوان حداکثر استفاده را نمود) افزایش یابد.

۳- باید توجه داشت که رئیس جمهور موفف است بر مبنای سیاست کل هیئت حاکمه حرکت کند و تصمیمات کنگره را پیاده نماید، نه بر مبنای نظرات خود. بنابراین زمانی که سیاست هیئت حاکمه در مجموع تغییر می کند رئیس جمهور موفف با اجرای آنست، علیرغم آنکه آنرا قبول داشته باشد یا نه، این مطلب از این جهت آورده شد که سکنت ستوال شود چگونه سیاست آمریکا به سمت نظرات جمهورخواهان جهت گیری کرده است درحالی که رئیس جمهور و بسیاری از اعضای کابینه هنوز دمکرات هستند درحقیقت نظرات خالص دمکراتها را در شرایط کنونی کارتر که رئیس دولت است بیان نمی کند، بلکه در حال حاضر سانور کندی الترناتیو جدید و سخنگوی نظرات دمکراتهاست.

۴- در رابطه با مساله فلسطین جمهورخواهان نیز مانند دمکراتها خواهان حل مساله از طریق سازش بودند و در حقیقت این کیسیجر بود که اول بار سیاست گام به گام و "فلسطین کوچک" را مطرح کرد تنها هرگونه سازش را تنها در چهارچوب حفظ منافع اسرائیل می پذیرفت. جمهوری خواهان با اصطلاح از طرفداران بر و با فرص اسرائیل میبایند و هرگونه حرکتی را تنها در چهارچوب منافع بلاواسطه اسرائیل مورد ارزیابی قرار میدهند. هیئت حاکمه ایران نیز در حقیقت تنها این جناح را صهیونیست میدانند و مثلا "زمانی که آقای بنی سدر میگوید "بیشتر دستگاههای تبلیغاتی آمریکا در دست صهیونیستهاست" منظورش این است که در دست جمهورخواهان است، هیئت حاکمه ایران جناح آقای

کارتر را صهیونیست نمی‌داند بلکه آنرا جناح "آزادخواه و مترقی" میدانند.

در رابطه با مذاکرات کمپ دیوید اختلاف جمهوریخواهان با دموکراتها بر سر شرکت یا عدم شرکت سازمان آزادیبخش فلسطین در آن بود. دموکراتها معتقد بودند که بدون شرکت دادن سازمان آزادیبخش فلسطین و به سازش کشیدن آن رسیدن به یک راه حل موثر امکان پذیر نیست. در مقابل جمهوریخواهان با هرگونه مذاکره با این سازمان مخالف بودند.

۵- آنهاستیکه ادعا میکنند بهشتیانی از نیروهای هیئت حاکمه از مذاکرات ایران با آمریکا خبر نداشتند و با ادعا میکنند که شخص امام در جریان مذاکرات نبوده و از آن خبر نداشته، حرف بفت است. فاکت های بسیاری میتوان آورد که نشان میدهد همه نیروهای هیئت حاکمه و از جمله شورای انقلاب و شخص امام دقیقاً در جریان مذاکره با آمریکا بوده اند. و اینکه بر دی، باررگان و جمران سر خود با برزنسکی ملاقات کرده اند و ادعای برخی از دست اندرکاران از جمله امام و دکتر بهشتی که از ملاقات اطلاعاتی نداشته اند کاملاً نادرست است.

۶- برخلاف بسیاری نظرات که گونش میکنند عناصر و نیروهای مختلف درون هیئت حاکمه را بطور قالبی به جناحهای مختلفی تقسیم کنند و با نگاه های اقتصادی آنها را نیز تعیین نمایند، ما فکر میکنیم که اگر چه گرایشهای متفاوت و گاه متفادی را در عناصر، نیروها و احزاب مختلف هیئت حاکمه مشاهده میکنیم، ولی این جناح بندی ها شکل منجمم و نهایی نبود را هنوز نیافته است. بعنوان مثال میتوان مشاهده کرد که گرایشاتی که به نظرات جمهوریخواهان نزدیکتر است در حال شکل گیری است. ولی اینکه جناحی در هیئت حاکمه وجود دارد که با نظر جمهوریخواهان حرکت میکند نادرست است. در حقیقت اگر بخواهیم نیروی را معرفی کنیم که نظراتش به جمهوریخواهان نزدیکتر باشد، این حزب خلق مسلمان و آیت الله شریعتداری است.

۷- در میان دانشجویانی که سفارت را اشغال کرده اند می‌تواند ستامر متزلی و صد امیرالیت وجود داشته باشد، ولی این مسأله چیزی را حسل نمیکند، حتی اگر این جریان با شرکت همین عناصر برنامه ریزی و تدارک دیده شده باشد. باز مهم نیست، مهم این است که این برنامه در خدمت چه کسانی است و چه کسانی از آن بهره برداری میکنند. اشغال سفارت وحیله ای نده است در خدمت همتت حاکمه تا از یکطرف ما مسج توده‌ها حول آن دست برنده را در ساخت و پاخت با آمریکا داشته باشد و از طرف دیگر توده‌ها را تحمق کند، که اعتماد از دست رفته آنها را سار گرداند و آنها را بهای مزدونها بکشد.

همچنین ما در باره اشغال سفارت می‌توانیم بگوئیم که می‌تواند در خدمت رتد سازرات شد امیرالیتی بوده‌ها قرار گیرد. صحت نمی‌گیم، مسئله بر سر این است که گردانندگان این برنامه چه اهدافی را دنبال میکنند. چند روز قبل از اشغال سفارت زمانی که دانشجویان دانشگاه هسای مختلف دست با اشغال هتلهای رده بودند تا از آنها بعنوان خوابگاه استفاده کنند، گروهی در اسفهان تحت نام "دانشجویان خط امام" هتلهای را اشغال میکنند و سپس اعلام میکنند برخلاف سایر دانشجویان که هتلهای را برای اقامت خود اشغال کرده اند، ما آنها اشغال کرده ایم تا در اختیار "مستضعفین" قرار دهیم و الا ما دانشجویان در کنار خوابگاه هم می‌توانیم خوابیم، این خبر را رادیو تلویزیون نیز با تبلیغات بسیار پخش کرد، این گروه در حقیقت با اینکار خود میخواست سازرات صنعتی دانشجویان را برای گرفتن خوابگاه به لوت بکشد، البته پس از چند روز آنها هتل را به صاحبان "مستضعف" آن باز میگردداند.

«در حقیقت زمین هر گونه تغییر و تحولی بر جامعه بدون شکست
تغییرات اساسی نظام موجود، یعنی تضاد بین خلق و سلسله امپریالیستی
توجه نمود. تبدیل بنک چتر یو.جی. و مهمل متگرد. مسئله منطقه
امپریالیسم را باید بطور آرگنیک و مشابه زمینه هر گونه تحلیل و
ببین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که بهر حال محسوس
نشد.»^{۱۱}

رفیق کبیر - مسعود احمدی اده

گروه پیشرو

